رساله انصافیه

در سوال از

بهائیه

محمدرضا النجفی


بسم الله الرحمن الرحیم

رساله انصافیه در سؤال از بهائیه

نویسنده:

محمد رضا النجفی

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رساله انصافیه در سؤال از بهائیه

مشخصات کتاب

از تصنیفات: محمد رضا النجفی

تحقیق و تصحیح: مهدی باقری سیانی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم از تصنیفات عالم عامل و فاضل کامل مرحوم جنت مکان آقا شیخ محمد رضا النجفی رحمهٔ الله علیه [۱] . الحمد لله علی آلائه والصلوهٔ علی خاتم أنبیائه المنزل علیه خاتمهٔ أنبائه و علی خلفائه و أوصیائه

سؤال

صورت مکتوب یکی از دوستان به حذف القاب چه می فرمائید در خصوص آیه‌ی کریمه‌ی یا بنی آدم إما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و أصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۲] که یک نفر بهائی استدلال نموده به این که ممکن است بعد از وجود حضرت ختمی مرتبت ـ علیه وآله السلام ـ ارسال رسل و انزال کتب؟ مستدعی آن که بیان آیه‌ی شریفه را بفرمائید به طوری که جواب خصم داده شود. عموم مؤمنین متشکر از برکات وجود مبارک هستیم. جواب وجه استدلال به آیه‌ی شریفه، بر آنچه ادعا کرده معلوم نشد، و گویا مستدل از اهل علم نیست و بر اصول مناظره اطلاع ندارد؛ چه از قواعد مسلمه بین اهل علم است که مستدل باید وجه دلالت دلیل نظری را بر مدعای خود بیان نماید، نه این که اکتفا کند به ذکر آیه ای که ابدا ربطی به مقصود ندارد؛ و اصل ادعای او اعجب از دلیل است؛ چه این مدعا که خلاف ضرورت دین مقدس اسلام است، خلاف مقررات و مسلمات بابیه نیز می باشد و به تصریح رؤساء و مؤلفین آن ها، جناب باب و خلفاء ایشان، از نبوت بهره ندارند، تا چه رسد به رسالت که فرع نبوت و متأخر از آنست؛ چه واضح است که هر رسولی لابد، نبی است و تا نبوت نباشد رسالت متحقق نخواهد شد. و نمی دانم کسی که جهل و بی اطلاعی او به حدیست که مقررات مذهب خود را نمی داند، واز کلمات بزرگان او، خبر ندارد چگونه تکلم در تفسیر آیات قرآن مجید می کند و به میدان مبارزه با علماء أعلام و حارسین [۳] ثغور [۴] دین اسلام وارد می شود. ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می بری و فرصت ما می داری [۵] . واین کمترین خدام شریعت حضرت ختمی مرتبت و حاملین آثار اهل بیت طهارت، اول تصریح بزرگان این طایفه را به آنچه عرض شد نقل خواهم نمود، و جهل این مستدل را به مذهب خود آشکار خواهم داشت، وبعد از آن به معنی آیه‌ی کریمه خواهم پرداخت و به موجب آنچه گفته اند (إن علی سائلنا أن نسئله) سؤالی از این طایفه نموده و به خاتمهٔ مهمهٔ به جواب، خاتمه خواهم داد إن شاء الله تعالی.

تصریح صاحب نقطهٔ الکاف به خاتمیت آن حضرت

حاج میرزا جانی کاشانی در کتاب نقطهٔ الکاف ـ صفحه ۸۲ از نسخه‌ی مطبوعه‌ی لیدن از بلاد هلند ـ می گوید: «ایمان به حضرت خداوند در چهار رکن تمام گردید: رکن اول: توحید به گفتن لا إله إلا الله. رکن ثانی: نبوت به اقرار به محمد رسول الله و خاتم النبیین و کتابه حق. رکن ثالث: ولایت بأن علیا ـ علیه السلام ـ و أحد عشر ذریته أوصیاء رسول الله و امنائه فی ملکه. رکن رابع: اذعان بأن الأبواب الأربع المنصوص و المخصوص من قبل الإمام ـ علیه السلام ـ حق و امنائه و حفاظ علی دینه» این بود عبارت او که بعینها

نقل می شود با اغلاط آن به حسب قواعد عملیه ـ والبته کسی که کتاب آسمانی او بیان باشد، درغلط نوشتن معذور، بلکه باید در نزد هم کیشان خود مأجور باشد ـ ومراد او به «أبواب أربع امام» ـ چنانچه قبل از این عبارت تصریح شده به آن ـ حسین بن روح و سه نایب خاص دیگر ـ رضوان الله علیهم ـ می باشد که در ایام غیبت صغری سفراء آن حضرت بودند و این نیابت به اصطلاح این کاتب، خاصه و نصی است و نیابت زمان غیبت کبری عامه و آ؟اری، چنانچه در صفحه‌ی ۹۱ بیان کرده. و أیضا در صفحه‌ی ۵۲ از کتاب مزبور می گوید: «پس به دلیل عقل، چهار چیز بر پیغمبر لازم است: اول: آن که ادعاء محال نکند، مثل شریک باری تعالی، بلکه ادعاء امکان [۶] (نماید، مثل پیغمبری ولی ادعایش در خود زمان باشد نه این که من الله نسخ آن ادعا رسیده باشد مثل ادعاء ختم پیغمبری و ثبوت آن و بعد از ثبوت دیگر ادعای آن جایز نیست». ونیز در صفحه‌ی ۵۳ می گوید: «از این جا بود که حضرت پیغمبر آخر الزمان ـ صلی الله علیه وآله و سلم ـ من بعد از آن که چهل سال از عمر شریف او گذشته، مبعوث به امر رسالت شدند و سر آن که قبل از چهل سالگی مبعوث نگردیدند آن بود که چون که آن سید امکان، نقطه‌ی ختم نبوت بوده و لهذا بایست سیر آن تمام، و ظهورش تام باشد». وتعبیر از آن حضرت به لفظ «ختمی مرتبت» در این کتاب بسیار است؛ چنانچه در صفحه‌ی ۳۲ و غیرها. و مخفی نماند که حاجی میرزا جانی مزبور، از قدمای بابیه و اصحاب جناب آقا میرزا علی محمد می باشد. ودر طبقه‌ی میرزا یحیی ازل و میرزا حسین علی بهاء و سید یحیی دارابی و شیخ قرة العین و شیخ علی ترشیزی ملقب به جناب عظیم و غیرهم است و با اکثر آن طبقه،مصاحب و موافق؛ و خود و دو برادر او، وقتی جناب باب را از اصفهان به ماکو می بردند، دو شبانه روز در کاشان ضیافت شایانی از او نمودند؛ ودر غالب وقایع بابیه حاضر، بلکه شریک بوده تا آن که دو سال بعد از قتل باب ـ که سنه‌ی ۱۲۶۸ است ـ در تهران، با عده ای از هم عقیده‌های خود کشته شد. وکتاب مذکور، قدیمترین کتب این طایفه، ودارای وقایع مهمه‌ی آنهااست و مع ذالک فرقه‌ی بهائیه را،بار سنگینی بر دل است از این کتاب؛ و کمال جد وجهد را در اتلاف نسخه های این کتاب نمودند. [۷] .

تصریح حاج میرزا ابوالفضل گلپایگانی به خاتمیت آن حضرت و پیغمبر نبودن باب

در کتاب فرائد می گوید: «در ظهور مظاهر امر الله، عالم شرایع و آداب و عوائد و سنن و القاب، متبدل ومتجدد می گردد و لهذا اسماء حسنی و القاب علیا ـ که خاصه‌ی امر الله است ـ نیز جدید و بدیع می گرد (تا این که می گوید) حضرت رسول ملقب به لقب کریم و اسم عظیم خاتم الأنبیاء و خاتم النبیین که هرگز به خاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود، موسوم و معروف گشت، کذا در ظهور نقطه‌ی اولی ـ یعنی باب ـ در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمی دانستند، حضرتش به امر الله و إذنه به القاب فخیمه باب و نقطه‌ی اولی و رب اعلی ـ تعالی الله عما یقول ـ امتیاز و اشتهار یافت؛ لهذا اتباع آن حضرت، وجود مقدسش را جز با این القاب نمی خوانند و حضرتش را به وصف امامت و نبوت موصوف نمی دانند».

جایگاه میرزا ابوالفضل گلپایگانی

مقام جناب حاجی مرقوم، در این طائفه بر اهل اطلاع مخفی نیست چه ایشان اول شخص، بلکه مؤسس این مذهب می باشند و آن چه از وجوه سخیفه و اخبار ضعیفه و تأویلات بارده که دست آویز این جماعت می باشد، اکثر، بلکه همه اثر فکر ایشان است و قلم او در ترویج این مذهب زیاده از قلم اعلای خود باب و خلفاء او اثر داشت و لهذا به ملاحظه‌ی اختصار و ملول نشدن ناظرین، قناعت به نقل این از این دو نفرـ که یکی از طبقه‌ی اولی و اصحاب خود باب، و دیگری افضل اتباع بهاء [می باشند] ـ نمودیم ودر نقل زیاده بر این، جز تضییع عمر و کاغذ ثمره ای نبود. واین طایفه را اگرچه در این باب دعاوی متناقضه و کلمات غیر مفهومه بسیار است ولکن تعرض [به]آن ها خارج از موضوع بحث است و برای آنچه مقصود است، کافی است اعتراف این دو به خاتمیت حضرت رسول ـ صلی الله علیه و آله وسلم ـ و تصریح صاحب «فرائد» به این که اتباع باب، او را به صفت نبوت موصوف نمی دانند

و به لقب نبوت نمی خوانند؛ و تصریح صاحب «نقطهٔ الکاف» به این که ناسخ ادعاء نبوت، بعد از آن حضرت من الله رسیده و بعد از آن وجود مقدس، این ادعا جایز نیست؛ فعلی هذا اگر باب این ادعا را نکرده، و مدعای او غیر از نبوت بوده پس آیه از مطلب او اجنبی و بیگانه است؛ و اگر ادعا نموده پس خود دعوی او، مکذب او است و کذب او به نفس ادعا، ثابت نخواهد بود. پس واضح ومعلوم شد که آیه‌ی شریفه اگر بر فرض دلالت بر مبعوث شدن هزارپیغمبر بعد از آن حضرت بنماید، چیزی نصیب باب نخواهد شد و زحمت این مستدل بیچاره به هدر خواهد رفت. وممکن است به همین الزام خصم نمود ودر رد این استدلال اکتفا کرد؛ ولکن مع ذلک عطف عنان قلم به سوی معنی آیه‌ی شریفه خواهیم نمود و چنانچه بی اطلاعی مستدل را بر مذهب خودش واضح داشتیم، عدم اطلاع اورا بر واضحات قواعد علم، وجهل او را به لغت عرب آشکار خواهیم داشت. ترجمه‌ی آیه‌ی کریمه و معنی آن چنانچه سابقا اشاره شد این مستدل عامی، واز بضاعت علم، هیچ بهره ندارد و به حکم از کوزه همان برون تراود که در اوست، باید استدلال او هم عامیانه باشد و چون لازمست که جواب، مناسب سؤال و فهم سائل باشد و لهذا آیه‌ی شریفه را ترجمه، وبه عبارت ساده توضیح مراد از آیه را نمودیم و از اهل علم و فضل معذرت می خواهیم. چونکه با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد خداوند جلت عظمته در اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، نوع اولاد آدم را مخاطب داشته، اول بعض نعمت ها که به آنها کرامت فرموده، بیان نموده و لقد مکناکم فی الأرض و جعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون [۸] وبعد از آن، آنها را متذکر به ابتدای خلقت خود و اکرامی که به آنها نمود درامر ملائکه به سجده، فرموده و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکهٔ اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبلیس لم یکن من الساجدین [۹] و به همین نحو بعد از آیاتی چند که مشتمل است بر نصایح و اوامر و جمیع آنها خطاب به نوع بنی آدم است، این نوع را مخاطب داشته و فرموده یا بنی آدم إما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و أصلح فلا ـ خوف علیهم و لا هم یحزنون [۱۰] یعنی ای اولاد آدم اگر شما بیایند شما را پیغمبران، از جنس شما [و] و بخوانند بر شما آیت های مرا، پس هر کسی پرهیز کرد و اصلاح کرد، پس ترسی بر آنها نیست و محزون نخواهند شد. خداوند در این آیات مبارکات ـ چنانچه بیان نمودیم ـ نوع اولاد آدم را مخاطب داشته و مختص به طائفه ای نفرموده، پس اول شخصی که [از] اولاد آدم موجود شد، تا آخر کسی که از آنها بماند، مخاطب به این خطابها می باشد و این آیه هم مانند آیات قبل از آن است؛ هر کسی که از آدم ـ علیه و علی الطاهرین من ولده السلام ـ به وجود آمده یا بیاید تا آخر دنیا، به این آیه مخاطب، وهر پیغمبری که بعد ازآدم ـ علیه السلام ـ مبعوث شده، مراد از آیه است؛ واگر خطاب به طایفه‌ی مخصوصی بود، هر آینه مخاطب، آن طایفه را قرار می داد، چنانچه در مواضع دیگر می فرماید: و...چه عدول از از آنچه مقصود است به لفظ دیگر، خلاف قواعد فصاحت و عربیت است مگر آنکه نکته‌ی بدیعیه ای موجب آن شود و بدون آن حمل کلام فصحاء مخلوقین، بر این جایز نیست تا چه رسد به کلام معجز نظام خالق تعالی شأنه. و کدام مطلعی بر واضحات عربیت احتمال می دهد که مخاطب در آیات سابقه‌ی بر این آیه از بیان تمکین در زمین و جعل معاش و نصیحت به فریب نخوردن از شیطان و غیر آنها، تمام بنی آدم نباشند وحال آنکه جمیع در آن مشترکند؛ وکدام عالمی به مسلمات قواعد فصاحت تجویز می کند اختلاف این آیات را در سوق کلام که بعضی در حق تمام بنی آدم و بعضی دیگر خطاب به طایفه ای از آنها باشد؟!حاشا که عالم منصفی، کلام اقل فصحاء مخلوقین را بر چنین محمل رکیک زشت، حمل نماید تا چه رسد به کلام معجز نظام خالق ـ جلت قدرته ـ واین معنا نزد اهل علم اوضح از آن است که محتاج به بیان باشد. الحال باید تأمل نمود در این که این شخص عامی چه خیال عامیانه نموده و به چه جهت از ایه‌ی کریمه استفاده بعث رسل بعد از سید کل آنها کرده؛ چنانچه گذشت، جواب این مطلب با سائل است و تا بیان نکند حق جواب ندارد؛ ومع ذلک آنچه به نظر می رسد آنست که گمان نموده خطاب لابد باید به آینده گان باشد،چه خطاب به گذشتگان ممکن نیست، یا این که لفظ صیغه‌ی «یأتینکم» صیغه‌ی مستقبل است یعنی بیایند پیغمبرانی، پس شامل پیغمبران که آمده اند، نخواهد شد؛ اگر این توهم را نموده پس باید دانست که قرآن کریم نازل شد بر حضرت رسول ـ صلی الله علیه وآله سلم ـ نه این که حادث شد در زمان آن بزرگوار. علمای

اهل سنت ـ که نصف بیشتر مسلمین اند ـ قران را قدیم می دانند به این معنی که تا ذات احدیت بوده قرآن هم بوده، وتا هست قران هم هست؛ ولسان احدیت از ازل به خطاب «یا بنی آدم» گویا بوده و تا ابد گویا خواهد بود؛ ودر آن مقام ارفع «گذشته» و«آینده» نیست واین خطاب از کل مخلوقات است و بعد از فناء کل ممکنات [خواهد بود]. ومعتزله، اگرچه انکار قدیم بودن قرآن را نمودند و علماء شیعه‌ی اهل بیت، مسلک متوسطی پیمودند که وسط است بین افراط وتفریط و شرح آن مناسب موضوع بحث ما نیست وبه هر حال قرآن به اتفاق امت محمدیه ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ و بنص خود قرآن، قبل از بعثت حضرت [ختمی] مرتبت ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ به قلم قدرت، در لوح محفوظ، مرقوم ودر لوح محفوظ، موجود [بوده است] بل هو قرآن مجید – فی لوح محفوظ. [۱۱] وبر آن حضرت نازل فرمود قرآن را، چنانچه مکرر بیان آن را در خود قرآن فرموده: إنا أنزلناه فی لیلة القدر؛ [۱۲] إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون [۱۳] . وچنانچه عقل بشری از ادراک حقیقت قرآن، عاجز است، از تعیین مبدء آن هم به طریق یقین، عاجز خواهد بود؛ ولکن نظر اعتبار و شواهد آثار، مقتضی آن است که تا حقیقت محمدیه ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ جل خالقها که اول مخلوقاتست، بوده و آن حقیقت محیر العقول، از قرآن هیچ زمانی منفک نبوده «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» [۱۴] از آن حضرت مرویست؛ وایضا ما بین قرآن و سایر کتب آسمانی، مشترکاتی هست به این معنی که آیاتی در قرآن موجود است که در آن کتب هم بوده و لو به لفظ دیگر و لغت دیگر، چنانچه در سوره‌ی اعلی می فرماید: إن هذا لفی الصحف الأولی – صحف إبراهیم و موسی؛ [۱۵] پس ممکن است که این خطاب، از آن قبیل باشد که هر امتی را درسابق به این خطاب مخایب داشته و امر به متابعت پیغمبر مبعوث نموده باشد. پس بر تقدیر تسلیم اختصاص این خطاب ـ و حال آن که وجهی برای تسلیم آن نیست، چنانچه دانستی ـ دلیل بر بعث پیغمبری بعد از آن حضرت نخواهد شد. و از آیه‌ی شریفه در سوره‌ی بقره ـ آیه‌ی ۳۸ ـ ظاهر می شود که این خطاب در اول هبوط آدم ـ علیه السلام ـ به زمین است: قلنا اهبطوا منها جمیعا فإما یأتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۱۶] و هم چنین آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی طه قال اهبطا منها جمیعا بعضکم لبعض عدو فإما یأتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی؛ واما لفظ (یأتینکم) که به صیغه‌ی آینده است، پس وجه آن از آنچه گفتیم معلوم خواهد شد، چه البته اگر خطاب مقدم شد،آمدن رسل بعد از آن خواهد بود، وزیاده‌ی بر آن بر اهل لسان واضح است که صیغه‌ی مضارع، در کثیری از موارد دلالت بر وقوع فعل دارد فقط؛ چنانچه در آیه‌ی شریفه‌ی و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولی و أقمن الصلاة و آتین الزکاة و أطعن الله و رسوله إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۱۷] . واگر از این مطلب اغماض شود مناسب است این مستدل از آیه‌ی شریفه‌ی واقعه‌ی در سوره‌ی مبارکه‌ی حج الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس إن الله سمیع بصیر [۱۸] استفاده‌ی پیغمبری دیگر برای ملائکه‌ی گرام هم بنماید و به تدریج او را ترقی رتبه داده به مقام نقطه و رب أعلی رساند. واین مقدار کفایت می کند در جواب کلام شخص عامی. واگر از اهل علم بود چنین بی ربطی از او صادر نمی شد؛ واگر صادر می شد، جواب آن به لسان علمی به دو سه سطر ممکن بود. واگر مع ذلک باز هم محل کلامی باشد، اظهار دارند کتبا یا لسانا جواب داده شود.

سؤال

اشاره

اکنون نوبت سؤال ماست؛ بدان که بسیاری از مذاهب فاسده، مبنی است بر دعاوی محدوده‌ی معقوله، واغلب ادله ای که به آن تمسک می جویند، مطابق است با اصول علمیه و قواعد منطقیه؛ ولهذا وظیفه‌ی اهل علم، جواب دادن از ادله‌ی آن ها است به قواعد علمیه؛ به خلاف این مذهب که مبانی آن نه به عقل نزدیک است و نه به حدی محدود است؛ و آن چه دست آویز خود می کنند نه

صریح عقل است و نه صحیح نقل، بلکه یک مشت اخبار ضعیفه، بلکه مجعوله است یا منقول از کتب غیر معتبره یا مجهوله، ویا تأویلات بارده‌ی مضحکه در آیات محکمات و صحاح روایات چنانچه نمونه آن را خواهی شنید، و چون این متاع، به جز از عوام، مشتری نخواهد پیدا کرد، و آن سکه های قلب در غیر بازار بی سوادی، رواج نخواهد یافت لهذا مبلغین این طایفه از مناظره اهل علم کناره می جویند؛ وهم خود را مصروف فریب دادن عوام بیچاره می دارند. وهر روزی از این قبیل شبهات ـ که نمونه‌ی آن گذشت ـ القاء به آنها نموده وباعث زحمت اهل علم می شوند، وچون این قسم شبهات حدی ندارد و تا این درخت بر پاست از این قبیل شاخها و برگها خواهد بر آورد و میوه‌ی تلخ خواهد داد و لهذا به موجب قول عرب «إقلع الشجر من عروقه ولاتنضب نفسک بقطع فروعه»، سؤال بسیار ساده‌ی خالی از تعصب و عبارات زشت نمودیم، امید آن که نظر منصفانه در این سؤال بنمایند و تعصب را کنار گذاشته و خود را به هلاکت ابدی نیندازند و از دین خدا خارج نشوند که إن الدین عند الله الإسلام و ما اختلف الذین أوتوا الکتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بآیات الله فإن الله سریع الحساب [۱۹] و به دینی که قبول خداوند نمی شود، متدین نشوند که و من یبتغ غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین [۲۰] و نشوند از کسانی که در حق آنها فرمود: کیف یهدی الله قوما کفروا بعد إیمانهم و شهدوا أن الرسول حق و جاءهم البینات و الله لا یهدی القوم الظالمین [۲۱].

مقدمه‌ی سؤال

اشاره

بدانکه مراتبی که جناب باب در دعاوی خود سیر نمودند از«باب امام بودن» و بعد از آن «مهدی قائم شدن» و بعد از آن به مرتبه‌ی«نقطه‌ی اولی و رب اعلی رسیدن» در هیچ مرتبه ازاین مراتب منفرد نبودند؛ یعنی ادعائی نکردند که قبل از ایشان کسی آن را ادعا ننموده باشند:

بابیت

اما ادعای «باب امام بودن» پس در زمان غیبت صغری جمع کثیری در قبال نواب اربعه و سفراء ممدوحین ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ دعوی بابیت نمودند مانند شریعی و محمد بن نصیر نمیری و محمدعلی شلمغانی و بلالی و غیرهم؛ ودر کتب حدیث و رجال تفصیل احوال آن ها مفصل مذکور است، بلکه این ادعا قبل از غیبت امام عصر و در زمان آباء گرام آن بزرگوار، نزد غلاة شیعه متعارف بوده چنانچه در مکتوبی که امام عسکری ـ علیه السلام ـ به عبیدی، مرقوم فرموده اند ـ چنانچه شیخ أبو عمرو کشی روایت نموده ـ می فرماید: «یزعم إبن بابا أنی بعثته نبیا و أنه باب، علیه لعنه الله، سخر منه الشیطان فأغواه فلعن الله من قبل ذلک منه» [۲۲] یعنی: «گمان می کند إبن بابا، که من اورا به پیغمبری مبعوث نمودم واو باب است، بر او باد لعنت خدا، شیطان از او سخریه نمود، پس او را اغوا کرد، پس لعنت خدا برکسی که از او قبول کند. ودر بعضی کتب غلاة ـ که نسخه‌ی آن در نجف اشرف به نظر رسید ـ مذکور است که مقام امام بالاتر از آن است که خلق بتوانند او را بشناسند؛ و معنی معرفت امام، معرفت باب امام است، وبرای هر امامی دو باب معین کرده و احوالات آن ها را بیان نموده.

مهدویت و قائمیت

واما مهدویت و قائمیت که بعد از بابیت ادعاء نموده، ومقام اول خود را به ملا حسین بشرویه واگذار کرد، نه آن قدر کهنه است که بتوان بیان نمود؛ ونه عدد مدعیان به قدر یست که بتوان شمرد، بعد از گذشتن شصت سال و کسری از هجرت، یعنی بعد از واقعه‌ی

جان گداز کربلا، جمعی از شیعیان که «کیسانیه» باشند، لقب مهدی را به محمد بن الحنفیه روا داشتند و چندی نگذشت که محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی، ملقب به مهدی شد و روایت منقوله‌ی از حضرت رسول ـ صلی الله علیه وآله سلم ـ در وصف مهدی ـ [که فرمود]: إسمه إسمی و إسم أبیه، إسم أبی ـ را بر او منطبق کردند. وبعد از او مهدویت از اولاد امیر المؤمنین ـ علیه السلام ـ تجاوز نمود و در طوائف متعدده، مهدی نمودار شد و قائمی پدید گشت؛ منصور، پسر خود را به این طمع، مهدی نام نهاد. وسلطان محمد، فاتح قسطنطیه را مهدی دانستند، چون در وصف مهدی وارد شده بود که فاتح آن بلد است. أبو الطیب متنبی، إبن العمید وزیر معروف را از روی تملق، مهدی خواند و گفت: «وإن یکن المهدی من بان هدیه فهذا وإلا فالهدی ما وما المهدی» ودر کثیری از أصقاع عالم، مهدی ها ظاهر شدند؛ و عجب آن که حتی در شجره‌ی ملعونه‌ی بنی امیه هم مهدی قائم، نمودار شد؛ ودر بلاد «اندلس» ـ که فعلا، معروف است به «اسپانیا» ـ ظاهر شد و شرع فسق وفجور را ترویج نمود و آنقدر زنان و پسران مسلمان ها را هتک نمود که شاعر گفت: «قد قام مهدینا ولکن بملة الفسق و المجون؟! من کان من قبل ذا أجما فإنه الیوم ذو قرون» وحمزة بن علی که حاکم بأمر الله علوی مصری را، إله و خالق کل شئ می خواند، اصحاب او، او را «قائم» و «امام منتظر» دانستند و غیبت اورا، غیبة الإمتحان نامیده اند؛ و محل ظهور او را، بلاد تهامه، یا أقاصی یمن، معین کرده اند ودر همین ازمنه [است پیدایش] متمهدی (سودانی) در سودان، و قادیانی ـ که جامع مرتبه‌ی مسیحیت و مهدویت بود، در بلاد هند، إلی غیر ذلک.

نقطویة

و اما ادعای نقطویت ـ که مرتبه‌ی سوم از دعاوی باب است ـ پس آنچه فعلا به نظر دارم آن که در زمان سلطنت مرحوم شاه عباس اول، مذهب نقطویة، شیوع پیدا نمود؛ اول رئیس آن ها استاد خسرو قزوینی بود ومن بعد، استاد یوسفی واز علماء آن ها بود شیخ ابوالفضل بن مبارک که نزد محمد اکبر، پادشاه هند بسیار مقرب بود و از منشوری که به اسم میر سید احمد کاشی نوشته، معلوم شد که پادشاه مرقوم را گمراه کرده بود و میر سید احمد کاشی، اعلم آنها بود که شاه عباس با شمشیر، به دست خود او را دو نیم نمود. و به موجب نقل صاحب «تاریخ عالم آرا» ظاهر شد که در ممالک محروسه این طبقه زیاد شده بودند و به بلاد هند سرایت نموده، و شریف آملی که جامع کمالات و حامل مقالات مزخرفه واز اکابر این طایفه بود از بیم فقهاء، فرار به هند نمود و حضرت پادشاه و امراء واعیان (؟! مشاوره)مریدانه با او سلوک می نمودند» و آنچه از تعلیمات آنها فعلا در نظر دارم، قریب به تعلیمات بابیه است از تناسخ و انکار معاد، که هردو، دو رکن معظم مذهب آنهاست.

رب أعلی

گمان نمی کنم خود جناب باب، چنین ادعائی نموده، وبعد از ادعای همسری، با آدم تا خاتم ـ علیهم السلام ـ در مظهر بودن، راضی شوند که در عداد نمرود و فرعون محسوب شوند فریاد فقال أنا ربکم الأعلی [۲۳] بر آورند؛ چنانچه متوقع از جناب آقا میرزا ابو الفضل ـ که فاضل این طایفه اند ـ نبودم که رئیس خود را، در عبارت سابقه، چون گوساله‌ی سامری قرار داده، خطاب فأخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا إلهکم و إله موسی فنسی [۲۴] به طائفه‌ی خود نمایند. وعلی ای حال اگر راضی شوند، مطلع خبیر می داند که این ادعا از چه کسانی صادر شد و نتیجه‌ی آن چه بود؟ ظهور یا مظهریت امر الله و مانند این الفاظ [و] ظهورات به حدیست که عد آن مشکل، و تعیین اول زمان ظهور این ادعا در عالم غیر ممکن. اجمالا مظاهر، از ایشان تعدی نموده، به حیوانات هم رسید، چنانچه در مذهب طائفه‌ی ای از ملاحده‌ی اسماعیلیه ـ که إلی کنون در بلاد هند و بعض بلاد خراسان هستند ـ در خرچنگ و خوک وحیوانات دیگر ظهورات شده، واسامی پیغمبران هر حیوانی به عنوان پیغمبران حضرت خوک و حضرت خرچنگ و... با احوالات آنها موجود[است]. واز این قبیل است حیواناتی که معبود مصریین، آشوریین و غیرهما بودند بلکه جمادات

هم از این فیض عظیم، محروم نمانده و اکثریت بت پرستان به همین معنی یا قریب آن تقدیس بت های خود را نموده، برای آنها سجده می کنند، والا محال است کسی که اول مرتبه‌ی عقل را دارا باشد، بدون این تأویل، یک قطعه سنگ مصنوع محدود را، ذات غیر محدود و صانع کل موجود بداند و بد.ن هیچ تأویلی او را برای حوائج خود بخواند. واما ظهورات در انسان هم بسیار و تعداد آن موجب ملالت قراء محترم است.واگر من سیظهر این طائفه یک مرتبه ظهور نموده باشد، خلیفه‌ی حاکم بأمر الله عبیدی علوی مصری، به اعتقاد اصحاب او ـ چنانچه در کتاب های حمزهٔ بن علی وغیره، مفصلا مذکور است ـ ده مرتبه در ناسوت ظهور نمود به صورت انسانی، ودر هر ظهوری به اسمی دیگر و بلد دیگر چون علی و باری و مؤمل و قائم و غیره، در هند و اصفهان و مغرب و غیره؛ و این سوای ظهوراتی است که در ناسوت به غیر شکل بشری بود، قبل از ظهور آدم الصفی [۲۵] هفتاد ظهور نمود و بین هر ظهوری هفتاد روز، و هر روزی هفتاد هفته، وهر هفته هفتاد سال، وهر سالی هزار سال به سال های این زمان. بالجمله: ثبوت مظاهر، مبنای اکثر شرایع بت پرستی و ملاحده‌ی زمان اسلام است.

دعوی نزول آیات

کسانی که ادعای نبوت نمودند در صدر اسلام تا چند قرن بعد از آن بسیاری از آنها عباراتی به هم گرد آورده و مدعی بودند که آیات سماوی است و به آنها نازل شده چون مسیلمه و سجاح و غیرهما. وچون معروف است ود ر کتب تواریخ مذکور، لهذا حاجت به نقل آنها نیست.

تفاوت آیات ادعایی باب با دیگر مدعیان دروغین

[۱ ـ]بلی ما بین آنها و جناب باب، فرقی واضح است؛ چه آیات آنها عباراتی است با معنی و با قواعد عربیت مطابق، بلکه بسیاری از آن، دارای فصاحت و مشتمل بر نکات بدیع و شروط بلاغت است. متنبی بعد از آن که ادعای نبوت کرد و وارد لاذقیه شد، اسماعیل لاذقی در قصه‌ی مفصلی که نقل نموده، می گوید: «از او سؤال کردم آیا بر تو وحی نازل می شود؟ گفت: بلی گفتم: پاره‌ی ای از آن برای من بخوان. فأتی بکلام ما مر بسمعی أحسن منه؛ یعنی آورد به کلامی که گوش من بهتر از آن نشنیده بود. گفتم: چه قدر از این بر تو وحی شده؟ گفت: صد وچهارده عبره. گفتم: عبره چه قدر [۲۶] است؟ پس آورد به مقدار بزرگتر از آیه‌ی ای از آیات کتاب خداوند...». و اگرترس این نبود که از تأدب در مناظره خارج باشد، می گفتم: اگر اسماعیل، آیات جناب علی قیل نبیل [۲۷] را می شنید [۲۸] آیا نمی گفت: فأتی بکلام ما مر بسمعی أسخف و أقبح منه.؛ البته می گفت. [۲ ـ] فرق دیگرآن که این آیات مجعوله‌ی آنها که دارای معنی بود، به آن اکتفا نمی کردند و چیزی که خلاف اسباب عادیه شمرده می شد به آن ضمیمه می کردند واتباع خود را به فریب می دادند؛ مسیلمه، رآیهٔ شادن و بیضه‌ی قاروده؟!داشت. متنبی صدحه داشت، یعنی باران را از هر بقعه‌ی زمین که می خواست منع می کرد، چنانچه‌ی اسماعیل لاذقی در قصه‌ی ای که بعض آن گذشت، مفصلا نقل کرده. گویا اتباع آنها ـ ولوهرقدر، عامی و ابله بودند می دانستند که این عبارات نه مثل قرآن است که از طاقت بشر خارج باشد. وبالطبع فرق بین کلام خالق و مخلوق را می گذاشتند؛ لهذا این مدعیان بیچاره، محتاج می شدند به افعال غریبه برای اقامه‌ی حجت خود، واز حظ جناب باب و بخت ایشان بود که اصحابی پیدا نمودند که فرق ما بین هذیان و قرآن نگذارند، والفاظ بی معنا[و] غلط را ـ که اقلب مخلوقین از آن استنکاف دارند ـ کلام خداوند عالم دانند. وحاجی گلپایگانی ـ که رب النوع این طایفه است ـ گاه اصل خرق عادت ومعجزه را انکار نماید؛ و گاه او را ممکن شمرده، لکن دلیل صدق دعوی نداند؛ و گاه هردومطلب را تسلیم نموده احتجاج وخواستن آن را از مدعی وحی جایز نشمارند، تا این که جناب باب و خلفاء ایشان در زحمت نیفتند واز تناقض و اختلاف دعاوی خود باکی نداشته باشند. [۲۹] واعجب آنکه با این همه اصراربرانکار معجزات انبیاء، اصحاب او کتابت نمودن هزاربیت [را]

ـ که امرعادی متعارف است ـ دلیل صحت دعوای او دانند؛ واین مقام جای تعجب است و من بعد اشارهٔ تتمه‌ی کلام خواهد آمد. إن شاء الله.

ادعای آوردن شرع جدید

جمله‌ی ای از این مدعیان، شرع تازه آورده بودند و چون روایت مجهوله، بلکه مجعوله‌ی در وصف قائم «یأتی بشرع جدید [۳۰] علی العرب شدید» از اعظم ادله‌ی این طایفه است، طرفه آن که شرع بعض آنها بر عرب خیلی شدید بود؛ مثلاً ـ شلمغانی ـ که در زمان غیبت صغری ادعای بابیت نمود و اعتقادات و تعلیمات او بسیار شباهت دارد با معتقدات جناب باب و تعالیم ایشان از احکام شریعت جدید او یکی این بود ـ چنانچه إبن أثیر در کامل التواریخ، در وقایع سنه‌ی ۳۲۳، نقل نموده: «لابد للفاضل منهم أن ینکح المفضول لیولج النور فیه، ومن امتنع من ذلک قلب فی الدور ألذی یأتی بعد هذا العالم إمرأة، لأن مذهبهم (التناسخ)»؛ یعنی لابد است از برای فاضل این طایفه این که وطی نماید مفضول را به جهت این که نور را ایلاج کند و داخل کند در او، و هر کس امتناع از این کار نمود، در[مرحله و] دوری که پس از این عالم است، طبیعت [وی]، منقلب شده وبه صورت زن ظاهر خواهد شد؛ چون مذهب این قوم تناسخ است. تأمل کن ای عزیز کدام شریعتی از این بر مرد بالاتر است که به مجرد این که مفضول شد ـ ولو آن که رئیس مطاع و صاحب حسب و نسب عالی باشد و سن او از هفتاد سال گذشته باشد ـ بر او لازم باشد که به او شخص لئیم دنی مرتکب أقبح اعمال شود. والله این شرع و این حکم شدید است بر تمام طوائف عالم، حتی وحشیان افریقا و متمدنین اروپا، تا چه رسد به عرب که شهامت و بلندی طبع آنها و فرار آنها از عیب وعار، در تمام اعصار، مشهور در تمام بلاد و امصار است. [وبا احکامی این چنین] حماقت جاعل این شرع جدید، در این امر واضح تر می شود و اگرچه خود واضح است که عقاب امتناع از این فعل را، منقلب شدن به زن در دوره‌ی آتی قرار گذاشته؛ غافل از این که با دو قبضه لحیه و یک وجب سبیل با او کاری کند که با زن می کند؛ بلکه عموم زن ها هم از او عار دارند؛ واما اگر زن شود، عاری نخواهد ماند. واین شرع جدید شدید برعرب، منحصر نبود بلکه در مدعیان بابیت شیوع داشت و چون یکی از شایط حجت نزد بابیه آن است که خود عامل باشد به آن ترتیبی که آورده و ناسخ شرع سابق قرار داده ـ چنانچه صاحب نقطهٔ الکاف در صفحه‌ی ۵۹ ذکر کرده و گفته: «... وتا ناسخ را بر خود روا نداشته، بر خلق نیز حکم نفرمودند» ودر صفحه‌ی ۵۲ قریب به این مذکور است ـ لذا بر نفس نفیس خود هم این حکم را جاری می نمودند. محمد بن نصیر نمیری که اول ادعای بابیت امام عصر را نمود و بر نهج معهود از آن مرتبه ترقی نمود و به مقام پیغمبری رسید و به تناسخ ـ که اصل این قوم است ـ قائل شد؛ یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان گفت: «دیدم عیانا غلام او را که بر پشت او بود، پس او را ملاقات نمودم و او را ملامت کردم. گفت: إن هذا من اللذات، وهو من التواضع لله وترک التجبر؛ یعنی این کار از لذات است (تأمل نما!) و این از تواضع برای خداست و ترک تجبر. وبه عبارت دیگرمنقول است که گفت: لذهٔ للفاعل و تواضع للمفعول». این بود منتخب از آنچه فعلا در نظر داشتم بدون مراجعه‌ی کتب و، از احوال مدعیان بابیت و مراتب بعد از آن، واگر تمام محفوظات خود و آنچه ضمیمه آن می شود از تتبع کتب، می نگاشتم کتابی میشد کبیر، به خصوص اگر منضم آن شود ذکر مدعیان مقاماتی دیگر که جناب باب به آن بر نخوردند یا عمدا اغماض از آن نمودند؛ چون مقام نبوت و مسیحیت و زی المقته و غیره از مراتب اسماعیلیه و محسن سقط شده طایفه‌ی خفشانیه و... واین مقدمه اگرچه کمی طول کشید، لکن به جهاتی تفصیل آن لازم بود. امید که ناظرین، عذر این فقیر را قبول نموده و ملول نشوند و متوجه سؤال شوند.

سؤال

به چه جهت ما بین تمام این صداها ی مختلفه که در تمام ازمنه در اطراف عالم بلند شد از زمان صاحب شریعت مطهره تا حال، فقط

صوت جناب باب را لبیک گفتند، و هرچه ادعا نمود تصدیق نمودند، وآنچه گفت پذیرفتند، وسوای آن را رد نمودند و تکذیب کردند و حال آنکه آنچه بدان متمسک شوند، در تصدیق باب در حق بسیاری از این مدعیان، به وجه اتم و اکمل، موجود است؟ توضیح آنکه این طایفه برای فریب عوام بیچاره، چیزی ندارند جز: ۱ ـ آیات بیان و مانند آن گاه به مجرد این آیات اکتفاء می نمایند؛ و گاه عدم معارضه‌ی آن را ضمیمه‌ی آن کنند؛ و گاه به عدم ردع [۳۱] الهی ـ به خیال خود ـ جبران نقض دلیل نمایند. ۲ ـ دلیل تقریر دلیل علیلی که آن را «دلیل تقریر» گذاشته اند. ۳ ـ برخی تأویلات بی جا پاره ای تأویلات بارده در آیات قرآن و متشابهات اخبار و مجعولات آنها. ۴ ـ تمسک قدما نفوذ و شدت تمسک قدمای آنها به این مذهب. وما به فضل خداوند بیان هر یک از این چهار مغالطه را نموده تا نگویند علمای اسلام، اطلاع ازمطالب ما ندارند؛ و جواب آن را به طریق واضح و عامی فهم بیان نمائیم تا نگویند از جواب عاجزند. [جواب] [واینک] جواب از آنچه آنرا آیات می نامند. [ا ـ آیات بیان]: چنانچه گذشت اعظم حجت های این طایفه برای اثبات مذهب خود، عبارات ملفقه‌ی [۳۲] جنابان باب و بهاء است؛ و عمده‌ی ادله‌ی خود را همین عبارات می دانند. [۳۳] بلکه این دو نفر، در ایام خود به همین متمسک بودند؛ چنانچه میرزا ابو الفضل [گلپایگانی] ـ در صفحه‌ی ۳۵ از کتاب خود ـ می گوید: «بر صغیر و کبیر معلوم است که حضرت باب اعظم و نقطه‌ی اولی، در مدت هفت سال، و جمال اقدس ابهی تقریبا چهل سال به همین برهان آیات متمسک بودند و به همین دلیل بر إعلاء امر الله، قیام می نمودند». الحال به توفیق خداوند، وجود این قبیل آیات را نزد مدعیان کاذبین سابق، بیان خواهیم نمود و بعد از آن اجمالی از شرح این آیات و فضائح آن، خواهیم نگاشت. [الف:اگر گویند:] پس اگر اکتفاء به مجرد این آیات نمایند و همین که فقراتی ـ ولو بی معنی و غلط ـ نسبت به وحی داده شود و تصدیق آن را لازم دانند و مدعی آنرا، بدون هیچ حجتی و برهانی صادق شمرند. [گوئیم:] گذشت که مسیلمه و سجاح و غیر آنها از دروغ گویان، دارای آیات بودند ـ چنانچه در مقدمه‌ی سؤال گذشت ـ و معلوم شد که آیات آنها از هیچ جهت طرف نسبت نبود با آنچه این جنابان آنرا آیات خود قرار دادند، پس چرا آنها را تصدیق نکردند؟ واگر عدم معارضه‌ی آنرا منضم به آن نمایند و گویند کسی با این آیات معارضه نکرد و این دلیل عجز است از معارضه؛ گوئیم: اولا: با آیات مسیلمه وامثال او هم تا حال نشنیدیم کسی معارضه نموده باشد؛ و ثانیا: این مطلب، دروغ واضح است که ناشی از عناد یا عدم اطلاع است؛ چه در زمان خود باب ودر حضور او با آیات او معارضه نمودند. چنانچه حاجی میرزا جانی در صفحه‌ی ۱۳۰ کتاب نقطهٔ الکاف در طی مجلس او در تبریز با ولیعهد مرحوم ناصر الدین شاه و تمسک به ایات معارضه‌ی ارسلان خان و بافتن او آیاتی در مقابل آیات باب نقل نموده و من بعد هم مرحوم حسینقلی جدید الاسلام و غیر اوبه عنوان الزام این طایفه عباراتی تلفیق نموده و عده ای از آنها به طبع رسیده و نسخ آن منتشر [شده] است. بلی اهل علم و ادب، کمتر در این مقام بر آمدند و لکن نه به جهت عجز، بلکه از جهت عدم اعتناء و این که مقام خود را بلندتر از آن دانستند که عبارات مغلوط بی معنا بگویند و خود را مورد مسخره‌ی اهل کمال سازند چه اهل علم وحکمت با مثل فارابی معلم اول، و ابوعلی شیخ الرئیس مقابله نمایند و اهل فصاحت و بلاغت با امثال حریری و بدیع الزمان معارضه کنند لهذا هیچیک از آنها پیرامون معارضه با این آیات نگشتند و این میدان را برای جولان عوام خالی گذاشتند. شخصی از اهل علم و فضل این عصر، روزی از باب مزاح، در خیال معارضه با آیات بیان و بهم آوردن عباراتی به همان طرز افتاد و سعی کامل نمود که عباراتی خالی از معنا و ربط، و شامل لحن و غلط بسازد. و بعد از مدتی گفت: «یا سبز قبل علی و یا قلی بعد نبیل مالکما و نقطهٔ البیان کم عنها تعرضان یا أهل الإیقان أین الیقین و یا خولی البستان أین الکمثری و الیقطین...» ودر مقابل فقرات جناب بهاء مثل قول ایشان در کتاب اشراقات: «یا حیدر قبل علی إنا نذکر من سمی بآقا بابا إن شاء الله مؤید شود» و امثال آن فقراتی به هم انداخته که خجالت از اهل کمال مانع از نقل آنست و لکن مع التأسف بعد از اتمام معلوم شد که به مقصود نرسیده و عبارات دارای معنی و موصوف به صحت و مطابق قواعد عربیت و فصاحت است و شامل چند نکته‌ی بدیعی است و ابدا شباهت به آن آیات ندارد، جز در الفاظ «سبز قبل علی» و «قلی بعد نبیل» که این قبیل تعبیر أبوالهول از مختصات این آیات و از اعظم مضحکات

مبکیات است و من بعد اعتراف به عجز اهل علم از این معارضه نمودم و صدور این قبیل آیات را مختص به جنابان باب و بهاء و عوام الناس دانستم.

عجایب روزگار

اولا به شرف اهل علم سوگند یاد می کنم و عموم اهل علم را بر صدق خود گواه می گیرم که آنچه می نویسم نه بر سبیل مبالغه و اغراق است و نه از راه تعصب و عناد، بلکه مطابق است با اعتقاد قلبی. و یقین دارم که هر کسی که رائحه‌ی علم به شامه‌ی او رسیده و از مبادی علم بهره برده، در این اعتقاد با من شراکت دارد و هر نفسی که اندکی از خلق انصاف دارا باشد، تصدیق آنچه مذکور می شود خواهد داشت و من بعد معلوم می دارم که عجائب روزگار اگرچه بسیار، و غرائب أیام بی شمار است و لکن یکی از أعجب عجائب آنکه شخصی که از حلیه‌ی [۳۴] علم و فضل بالمرهٔ [۳۵] عاری باشد؛ نه از معقول بهره ای داشته باشد و نه از منقول؛ نه از فروع خبری داشته باشد نه از اصول، در مقابل حضرت اشرف ممکنات و سید کل مخلوقات ادعای شارعیت نماید و ظهور خود را اشرف از ظهور آن حضرت بداند و در مقابل قرآن، الفاظی که کودکان عرب و اطفال مکتب به آن می خندند به هم تلفیق نماید و آن را وحی الهی نامد و از اظهار آن خجلت نکشد، بلکه مردم را به آن دعوت نماید و آن را معجزه‌ی وحیده‌ی خود قرار دهد؛ آیا خود او نفهمید که این مهملات، قابل آن نیست که کلام اجهل مخلوقین باشد، تا چه رسد به کلام خالق تعالی؛ یا فهمید و گمان نمود که مردم نمی فهمند و عموم مردم را عوام کالأنعام فرض نمود. این مطلب اگرچه عجیب است و لکن أعجب از آن، تصدیق جمعی از عقلای عوام است این ادعا را؛ و حال آنکه عاقل اگر اهل خبره نباشد بالفطره رجوع به اهل خبره می نماید و تا آنها تصدیق نکنند، تصدیق نمی کنند و تصدیق آنها را معتبر می دانند نه غیر آنها را؛ سبحان الله اگر پارچه بخواهد خریداری نماید و اهل خبره نباشد، در تعیین خوبی و بدی آن و تعیین قیمت آن رجوع به بزاز می کند؛ فرق گذاشتن مابین مروارید و مهره را به جواهری واگذار می کند و اگر یک قران، کسی به او بدهد و نداند که رایج است یا قلب، تا صراف حاذق نگوید که رایج است به یک فلس قبول نمی کند؛ پس چه شد که به دین خود ـ که اعز از هر چیزی است و نجات ابدی او در آن است ـ به مقدار یک قران وقع نمی گذارد و این مهملات را در عوض آیات محکمات قبول می کند بدون آنکه از یک نفر اهل خبره‌ی بی غرضی سؤال کند که این الفاظ آیا عربی است یا غیر عربی؟؛ مربوط است یا غیر مربوط؟؛ ممکن است کلام خداوند باشد یا نه؟ تمام دردها از جهل و عامی بودن و رجوع به اهل خبره نکردن است و همان است که امام عصر حضرت حجهٔ بن الحسن ـ عجل الله فرجه و صلی الله علیه وعلی آبائه ـ در توقیع مبارک می فرماید ـ واز این قبیل شیعیان، شکایت می کند ـ «لا لأمرالله تعقلون ولا من أولیائه تسمعون»؛ [۳۶] [یعنی] نه خود امر خداوند تعالی را می فهمید و نه از اولیاء او می شنوید. این شخص نجف آبادی یا آباده ای اگر اندکی سواد داشت می دانست حال این الفاظ چیست. لکن چه کند بیچاره که از آیات مقدسه‌ی قرآن چون هیچ نمی فهمد، ملفقات بیان و ایقان را مثل آن تصور می کند و هر دو را به جامع این که هیچ کدام را نمی فهمد، وحی آسمانی می پندارد.

طلیحهٔ بن خویلد اسدی و عیینهٔ بن حفص

طلیحهٔ بن خویلد اسدی ـ [۳۷] که یکی از همین شارعین دروغ گواست ـ بعد از وفات حضرت ختمی مرتبت (یا اواخر ایام آن حضرت) ادعای نبوت نمود و ابوبکر لشکری به جنگ او فرستاد به سر کردگی خالد بن الولید ودر بزاخه ـ از اراضی نجد ـ [۳۸] جنگ واقع شد یکی از سرکردگان طلیحه، عیینهٔ بن حصن قراری[؟] بود که با او هفتصد نفر از بنی فزاره بودند وقتی که آثار غلبه‌ی لشکر اسلام را مشاهده نمود به طلیحه گفت: «آیا ملاحظه می کنی که لشکر خالد چه می کند؟ آیا ذوالنون برای تو چیزی نیاورد؟» (کنایه، از وحی است). طلیحه گفت: «بلی آمد و گفت: إن لک یوما ستلقاه و لیس لک أوله و لکن لک آخره ورحی کرحاه و

حدیثا لا ـ تنساه». عیینه گفت: «من هم برای تو حدیثی می بینم که او را فراموش نمی کنی ـ آنگاه گفت ـ یا بنی فزاره هذا کذاب [یعنی] ای بنی فزاره این مرد دروغگو است». وازعسکر او رو گردانیدو طلیحه شکست خورد. [۳۹] . غرض از نقل مجملی از این واقعه این بود که عیینه چون عربی اللسان بود به مجرد شنیدن این کلام فهمید که این کلام خالق نیست، و کذب طلیحه را دانست، واز او رو گردانید؛ وحال آنکه عبارات او با معنی ودارای ربط و چند نکته [از] فصاحت بود، نه مثل آیات جناب باب که اجمالی ازاوصاف آنرا شنیدی. [۴۰] ـ جواب از خبر مجهول یا مجعول چنانچه سابقا اشاره شد یکی از معظم استدلال بابیه بر قائم بودن باب، خبر مجهول، بلکه مجعول است که در وصف قائم روایت شده بدین مضمون:«یأتی بشرع جدید علی العرب شدید». ودانستی که نسخ آن مختلف است، ویکی از آنها «یأتی بکتاب جدید» است و انصافا این نسخه، با کتاب باب کمال انطباق دارد؛ چه بر عرب که کمال تعصب برای لغت خود دارد و حفظ آنرا اهم وظایف خود می داند و غلط در کلام را ولو یک فتحه یا ضمه باشد، اعظم عیوب می شمارد، البته هیچ کتابی اشد بر آنها ازبیان نخواهد بود که صفحه ای از آن نیست که دارای انواع و اقسام اغلاط واضحه نباشد. در کتاب محاضرات، منقول است که: شخصی از اعراب (/مشورت /) به حمام در آمد. شخصی عجمی را شنید که همی تسبیح می گوید و حرف«سین» را از مخرج «صاد» ادا می کند و«صبحان الله» می گوید. اعرابی صدائی داد و گفت: والله إن ضرطتی أفصح من تسبیحک؛ [یعنی] این صدای من از تسبیح تو، فصیح تر است». این اعرابی که به مجرد شنیدن «صبحان الله» عوض «سبحان الله» ـ که به جز تبدیل مخرج حرفی به مخرج حرف دیگر نبود ـ کرد آنچه کرد و گفت آنچه گفت، پس اگر آیات عجیبه‌ی بیان را استماع می کرد، چه می کرد و چه می گفت؟. ملخص کلام آنکه اگر کسی خود اهل خبره باشد و اندک اطلاعی بر واضحات عربیت داشته باشد؛ ویا از اهل لسان باشد ـ ولو عامی باشد ـ ودر ملفقات [بیان] نظر کند، به اول نظر خواهد فهمید که مقام اقل طلاب عجم و افراد عوام عرب، اجل از این کلام است و مناسب مقام هیچ کس، به جز یکی از عوام عجم نخواهد بود. اگر چه در این رساله جوابیه، بنا بر اختصار است و نقد عمر اعز، از آن است که صرف این مطالب بیهوده شود. ولکن به جهت آنکه شاید بعض قراء کرام تا حال چیزی از آن آیات نشنیده باشند و برای تصدیق به آنچه گفته شد، در زحمت افتند؛ لهذا لازم شد دو سه عبارت از بابت نمونه مذکور دارم و چون خود بیان فعلا ـ موجود نبود و نقل از آن به توسط کتاب های مسلمانان موجب اطمینان معاندان نمی شد؛ لهذا از کتاب الإیمان یکی از بابیان ـ که در مقام تحدی و احتجاج نقل نموده، و با کمال وقاحت بعد از نقل آن، ترجیح قائل آنرا بر بزرگواری که قرآن براو نازل شده، داده ـ نقل نمودم. من کتاب الأسماء، الباب الثانی من الواحد السادس «و تشهدن أن مثل ظهور القائم [۴۱] کمثل ظهور محمد ـ صلی الله علیه و آله وسلم ـ رسول الله من قبل کل فی أیام الله یفتنون». اهالی ایران اگرچه فارسی زبانند و از لغت عرب اطلاعی ندارند لکن عراق عرب حد بلاد محروسه‌ی آنها است؛ این عبارات را بر کودکان اهالی آنجا عرضه کنند آنگاه ملاحظه کنند که چگونه باعث خنده‌ی آنها خواهد شد. [و یا] عبارت دیگر «من یکن ما علی الأرض کلها حینئذ علی مقعد بعد بعید» [را عرضه کند] و از اهل لسان و دانایان مبادی عربیت جویا شود که معنی این عبارت چیست؟ و مبتدای آن کدام و خبر او کجا است؟ قطعا سیبویه و استاد او خلیل، از اعراب این و اشباه او از کلمات این مرد عاجز خواهند بود و انصافا این معجزه ایست که مختص به این مدعی است و هیچ پیغمبری این معجزه را دارا نبوده واز [دیگر موارد]، دعای شهر صیام [است] که به قول صاحب کتاب مرقوم، محض ازدیاد بصیرت تیمنا تحریر نموده: «و لک یمتنع الدلیل إذ کینونیتک کما هی علیها کافوریهٔ محبهٔ معرفهٔ الجوهریات عن حد العرفان و إن ذاتیتک کما هی علیها سازجیهٔ عدله مقطعهٔ کل الجوهریات عن أحد البیان». نمی دانم این کاتب از این عبارات، چه فهمید که بعد از نقل آن با کمال بی انصافی گفت: «حال انصاف بده قرآنی که شخص عرب چهل و پنج ساله‌ی ای که از خانواده‌ی بزرگان و فصحاء عرب بوده، هر روزی دو سه آیه، در مدت بیست و سه سال، این قدر نازل شده، آنرا معجزه می شماریم و کلماتی که از صبی بیست و سه ساله روزی دو هزار بیت صادر شده در آن تأمل می نمایی زهی بی انصافیست»؛ الحال ملاحظه‌ی قدرت خداوند نما و بنگر چگونه از انسان عقل و شعور را سلب می کند که این مهملات [را]

ـ که مضحکه‌ی اطفال عرب و حیرت اهل ادب است ـ وحی از سماء فطرت می نامد و آنرا معجزه می خواند و با مثل قرآن مجید مقایسه می کند و می گوید آنچه می گوید آنچه تأمل نمودم از کلمات عرب و عجم، کلامی که بتوان معارض این ملفقات قرار دهم، نیافتم به جز آنچه مرحوم شیخ شوشتری در بلده‌ی طیبه‌ی سامره، از روی مزاح می گفت: شیرینی سر که از سجاف است بیچاره مگس منار باف است اگرچه این مقایسه هم بی انصافی است؛ چه شعر این شیخ، مفردات او درست و کلمات او به هم مربوطند و فقط در معنی نداشتن مشترکند. مخفی نماند که: با این همه اغلاط و الفاظ بی ربط این مرد، فقرات فصیحه‌ی بلیغه‌ی ادعیه‌ی مأثوره‌ی از خانواده‌ی عصمت را مأخوذ می دارد و آنها را از لباس محاسن سلخ، بلکه مسخ می کند و جزء وحی ـ که از سماء فطرت است به اعتقاد اتباع او ـ قرار می دهد؛ مثلا در همین دعای شهر صیام می گوید: «لو لم تعف إلا عن المؤمنین فمن أین یفر المسیئین؟ وإن لم تغفر إلا ـ للطائعین فمن یهرب العاصین؟». ملاحظه نما که فقرات شریفه‌ی صحیحه‌ی فصیحه‌ی دعای شهر رمضان مروی از اهل البیت ـ علیهم السلام ـ را به چه قسم غلط نموده و از فصاحت انداخته. و همچنین در این دعا می گوید: «بذکرک المصون الذی إذا دعیت به علی أبواب السماء انفتحت و اذا دعیت علی مضائق الأرضین انفجرت و انابة الأرض سطحت و البحور جرت و السماء قامت و الأشجار ورقت و الجبال رفعت» بیچاره خواسته، تقلید دعای کثیر البرکات سمات را بنماید،خود را رسوای اهل علم نموده. خداوند ترحم نمود [۴۲] که صاحب این وحی، مدتی در شیراز ـ به تصریح صاحب نقطة الکاف، صفحه‌ی...و غیر او ـ تحصیل نحو و صرف نموده بودند و این قسم تکلم نمودند و استخوان های پوسیده‌ی یعرب بن قحطان را در قبر به لرزه در آورند؛ و اگر نخوانده بودند آیا چه می گفتند؟ بلی این وحی از سماء فطرت ایشان دارای یکی از نکات بزرگ فصاحت است که مناسبت لفظ با معنا باشد چه معنی «من أین یهرب» کمال مناسبت با لفظ «العاصین» دارد؛ و نسبت دادن جریان به بحور، و انفجار برای مضائق، از نمایشگاه حسن مقال و تماشاگاه ارباب کمال است و اگر خوف ملالت ناظرین و تضییع وقت ثمین نبود، شواهد بسیاری از این قبیل مذکور می داشتم. اجمالا اکثر این وحی ها یا عبارتی است از آیات و ادعیه‌ی مأثوره که آنها را سرقت کرده و از آنها لباس فصاحت، بلکه صحت را خلع نموده، بلکه خلع کرده؛ یا الفاظی است از معارف وفضائل که از اصحاب مرحوم شیخ احمد احسائی شنیده و معانی آن را نفهمیده؛ وبقیه‌ی وحی این مرد، مفرداتی است که به سمع هیچ عرب نرسیده و مشتقاتی است که قبائل عدنان و قحطان بدان تکلم نکرده مانند: [۴۳] «المقادر القدران ذی القدار ذی القدراء ذی الأقادر ذی القدار» و اشباه آن که وحی های سماء فطرت ایشان مملو است از این الفاظ. هر که زیاده بر این بخواهد رجوع به کتب و الواح ایشان نماید. چنانچه دانستی ادعای این مرد، این مقام بلند [را]، از عجائب، و تصدیق جمعی از عوام او را اعجب؛ و از هر دو عجیب تر اظهار متابعت نمودن بعضی که فی الجمله اطلاعات علمیه دارند و از عربیت اندکی باخبرند مانند حاجی گلپایگانی ـ که سالها در مدارس علمیه، ساکن وبا اهل علم معاشر[بود] ـ چگونه متابعت (یا اظهار متابعت) کسی را می کند که خود از او به صد درجه، اعلم و افضل است و کلام الهی و وحی آسمانی می خواند؛ الفاظی را که اگر می خواست بهتر از آنرا به هزار مرتبه جعل می کرد؟!؛ «والمرء یعجب لو لم یعرف السبب». ولکن سبب این اظهار عقیده ـ بعد از تأمل ـ واضح است؛ چه ایشان و امثال ایشان چون بعد از مدتی، تحمل زحمت تحصیل ملاحظه نمودند که مقام دیگران را نتوانستند در علوم اسلامیه پیدا کنند و مرتبه‌ی رفیعه را نزد مسلمین دارا شوند؛ لهذا حب شهرت و تحصیل ثروت آنها را باعث شد که نزد طایفه، مقامی را که تحصیل آن نزد مسلمانان مأیوس شدند، پیدا نمایند و چون در عداد علماء اسلام محسوب نشدند، اعلم این عوام خوانده شدند و به مقصود خود رسیدند و إن أدری لعله فتنة لکم و متاع إلی حین [۴۴] لکن برای وصول به این مقصود، همان انتحال این دین و تبلیغ و مسافرت به مصر و آمریکا کافی بود که بهائیه مقدم نو رسیده‌ی خود را مبارك دانند و بذل نفس و نفیس برای او نموده از جان و مال مضایقه نکنند و لازم نبود این قدر از جاده‌ی انصاف دور شوند و به حدی به خلاف وجدان خود تکلم کنند و بگویند: «از إبن العربی سی جزء تصدیق نمودند و از إبن العجمی چرا اضعاف آن را تصدیق نمی کنند؟!» از خداوند تعالی نترسید؟ و از اهل علم حیا نکرد و از وجدان خود خجلت نکشید

که از وجود مبارک حضرت سید مخلوقات و اشرف ممکنات به این خفت تعبیر نمود و او را مقابل إبن العجمی گذاشت؟!آنگاه فکر این را نکرد که عقلاـ و دانشمندان و اهل لسان، مقایسه‌ی مابین این دو کرده، آنگاه بر قلت عقل او می خندند و کلام نازل بر آن حضرت را شنیده، ایمان آنها زیاده شده إنما المؤمنون الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم و إذا تلیت علیهم آیاته زادتهم إیمانا و علی ربهم یتوکلون [۴۵] و یقین خواهند نمود که فوق طاقت بشر و کلام حضرت داور است؛ و کلام مقتدای این مرد را شنیده، خواهند دانست که به جز کلام عامی جاهل قلیل العقل نخواهد بود. بلی إبن العربی کتابی آورد که فصحای عرب، اعتراف به عجز از اتیان به مثل سوره ای از آن نمودند و چنان بود که در خود آن کتاب وصف آنرا فرموده: الله نزل أحسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم إلی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد، سوره‌ی زمر [آیه‌ی ۲۳]. إبن العجمی الفاظی به هم بافت که مضحکه‌ی اطفال عرب است که نمونه‌ی آن را شنیدی. إبن العربی ـ ارواح العالمین له الفداء ـ [۴۶] کتابی آورد که به خودی خود دلیل بود بر این که کلام خداوند است و به هیچ معجزه‌ی دیگری احتیاج نداشت؛ با آنکه معجزات بسیار داشت. وإبن العجمی کتابی آورد که با صد خرق عادت ـ بر فرض ـ نمی توان او را به ذات احدیت منسوب داشت، و به صد من سرشوم [و چسب] نتوان به وحی وصل نمود و به خودی خود دلیل است بر این که کلام عجمی عامی جاهل است. این مطلب هم مخفی نماند که جناب بهاء و خلیفه‌ی ایشان ـ علی المنقول ـ سعی بسیار در جمع نسخ «بیان» و شیوع نیافتن آن نمودند، ولی افسوس که زحمت ایشان هم ـ مثل زحمتی که در باب کتاب «نقطهٔ االکاف» کشیدند ـ به هدر رفت؛ چه بیان علی المنقول ـ چه عربی آن و چه فارسی ـ در بلاد اروپا طبع شده، ونسخ آن در تمام عالم منتشر گشته، و نسخ خطی آن هم در عراق و ایران بسیار است. وگویا این کوشش بی فایده برای آن است که بی سوادی نقطه‌ی اولی مستور بماند و مضحکه‌ی خواص نگردد. و اگر سبب این است پس خوب بود که وحی های نازل بر خود را هم مخفی می کردند نه آنکه طبع نموده، منتشر دارند چه کهر (؟ مشورت و مراجعه به لغت) هم کم تر کبود نیست. این «مظهر امر» کم از «نقطه‌ی اولی» نیستند. عبارات «اشراقات» و«ایقان» کمال موافقت با «بیان» دارد،اگر تأمل نمایی در فرمایشات ایشان مانند: «یا حیدر قبل علی انا نذکر من سمی بآقا بابا إن شاء الله مؤید می شود». [ویا] «و نذکر من سمی بملا میرزا والذی آمنوا بالله یا مشهدی حسن نذکرک من أحبنی و فاز بخدمتی» و به همین نسج ماشاء الله تا چشم کار می کند [کلماتی مانند] «عبد الوهاب» و «سمندر» و «ملاعلی اکبر» [و] «یابن دوست محمد» و «خداداد» و«ارض طاء و صاد» است. و فن دیگراز فصاحت بر فنون نقطه‌ی اولی زیاده نموده خیلی اوقات وحی ملمع از سماء فطرت بر ایشان نازل شده، عربی را با فارسی مخلوط نموده می گوید: «مظلوم در بیتی که جدار آن به مثابه‌ی قرطاس الأمل مقطوع إلاـ من الله لو یشاء یجعل القرطاس حدیدا أغلظ من الجبل والحدید رقیقا ارق من جفن العالمین». افسوس که عبد الحمید و إبن العمید [۴۷] حیات ندارند که از این فصاحت، لذت ببرند و خجلت کشیده اسم کتابت را بر زبان جاری نکنند؛ وای دریغ که شیخ عبد القاهر و سکاکی [۴۸] و سایر علمای بلاغت، استعاره و تشبیه به «قرطاس الأمل» و «حدید أغلظ من الجبل» را ندیده اند تا بر ابواب تشبیه و استعاره، ابواب دیگر بیفزایند و از «أرق من جفن العالمین» چشم عبرت بر ندارند. اجمالا «وافق شن طبقه» [۴۹] و این خلیفه، بسیار مناسب آن شارع [۵۰] است. و ابدا محل شک نیست که وحی بر هر دو از یک مصدر است و سماء فطرت هر دو شبیه به یکدیگر.

اعتذار

من خود اعتراف دارم که در این مقام کلام به طول انجامید و از اختصار که مبنای رساله بر آن است خارج شده و فی الجمله از حد نزاکت بیرون رفته و لکن چون بزرگترین دلیل این طایفه این آیات [است] و حال این آیات این، واستدلال رؤسای آنها ـ چنانچه گذشت ـ منحصر به آن و برای افهام عامه‌ی مردم که به لغت مبارکه‌ی عربیت و مبادی علمیه آشنائی ندارند چاره ای از توضیح نبود

و برای بیان حال این عبارات و قابل نبودن برای این که کلام خداوند باشد چاره‌ی ای از استعمال الفاظی مثل «عامی» و«جاهل» نبود و کسانی که مأنوس به مناظرات علماء در مسائل خلافیه می باشند می دانند که این قبیل تعبیرات و زیاده بر آن متعارف و چاره ای در بیان حقایق از آن نیست.

دلیل تقریر

واگر در جواب سؤال ما به دلیل تقریر تمسک جویند و گویند: اگر این شارع کاذب بود و این کلام افتراء بر حضرت احدیت باشد بر خداوند لازم بود که او را ردع نماید و او را هلاک کند؛ بلکه به قول صاحب «نقطهٔ الکاف» او را ساعتی مهلت ندهد. گوییم: این مطلب، تحکم صرف و ایجاب چیزی است بر خداوند که نه عقل به آن حکم می کند و نه نقل. وآنچه مقتضای لطف خداوند است، آن است که دین خود را به توسط پیغمبری به مردم بشناسد و حجتی به آن پیغمبر بدهد که عقول سلیمه، صدق او را به آن حجت بفهمند و محق را از مبطل، و دین حق را از باطل تمیز دهد؛ نه آن که لازم باشد که دروغ گو را هلاک سازد. [۵۱] . و بر فرض صحت این دلیل، مطالبه‌ی جواب سؤال خود را از این طایفه نموده گوئیم:این دلیل بعینه در حق مدعیان کاذب جاری است؛ پس چرا آنها را تصدیق نکردند و فقط به جنابان باب و بهاء گرویدند چه اگر هلاک فوری کاذب را لازم دانند و امهال او را ـ ولو یک ساعت ـ جایز نشمرند چنانچه صاحب «نقطهٔ الکاف» گفت، پس بسی واضح است که مدعیان کاذب سالهای بسیار زنده و سالم بودند و با کمال جدیت در ترویج شریعت خود کوشش می نمودند و اتباع آنها اضعاف این دو نفر بودند و نفوذ آنها بیشتر تا این که بعد از مدتی اسود عنسی در یمن و مسیلمه در یمامه کشته شدند چنانچه باب در تبریز مقتول گشت. و اگر واجب بودن به طریق فور لازم نباشد و امهال تا مدتی جایز باشد پس اولا باید آن مدت را معین نمایند و بعد از آن دلیل آن تعیین را معلوم دارند و هم چنین است کلام در شرایع باطله و هیچ دلیل عقلی یا نقلی نیست بر این که بر خداوند لازم باشد که شرایع باطله را به اراده‌ی تکوینیه‌ی معدوم سازد؛ بلکه آنچه مقتضای لطف خداوند تعالی است بر بندگان آن است که راه حق و راه راست به سوی خود را ـ تا مکلفی در عالم هست ـ باقی بدارد و اقامه‌ی حجت بر صحت آن دین و فساد سایر ادیان به لسان عقل یا السنه‌ی مبارکه‌ی حجج خود بفرماید و حجت بر مردم تمام شود رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجهٔ بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما [۵۲] واگر کسی هلاک شود تقصیر خود او باشد إذ أنتم بالعدوهٔ الدنیا و هم بالعدوهٔ القصوی و الرکب أسفل منکم و لو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد و لکن لیقضی الله أمرا کان مفعولا لیهلک من هلک عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ و إن الله لسمیع علیم [۵۳] و الا همیشه ادیان باطله در میان مردم بوده و هیچ زمانی بعد از حضرت آدم ـ علیه و [علی] المعصومین من ولده السلام ـ نشد که همه‌ی بنی آدم متدین به دین حق بوده باشند و به جز دین حق، دینی دیگر شایع نباشد؛ و عجب است از أعلم العوام گلپایگانی [۵۴] که ملتفت این مطلب شده و معتذر می شود، با این که اصول شرایع برهمائیه و بودائیه و زردشتیه [۵۵] از جانب خداوند تشریع شده و عواید و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرایع داخل گشته. و نمی فهمد (یا آنکه فهمیده و خلاف عقیده‌ی خود می گوید) که دین خداوند از آدم تا خاتم مبنی بر توحید و ضدیت با بت پرستی است؛ بلکه عمده‌ی غرض از بعثت انبیا و سعی آنها، در بر انداختن اساس بت پرستی و بنای بنیان محکم توحید [بوده است]؛ پس چگونه این مرد، ادیانی که اصلا و فرعا هیچ شباهتی به ادیان الهیه ندارند، از آنها می شمارد و اگر به این اندازه برای لازم نبودن ردع، اکتفا می کند پس ردع جناب باب هم لازم نیست چه ظاهر است که شریعت او بنیان سست کجی است که بر اساس محکم راست مذهب تشیع گذاشته شده [و] همان ظهور وقیام قائم و رجعت است که اساس ادعای خود قرار داد و همان الفاظی است که از اصحاب مرحوم شیخ [احمد] احسائی شنیده مانند مقامات اربع ـ که یکی از آنها «ابواب» است ـ [و] مراد آنها را نفهمیده، یا فهمیده قدم بالاتر گذاشته و هم چنین بیان او، چه دانستی که از آیات قرآن و ادعیه‌ی اهل بیت، تلفیقات بی ربطی به اندازه‌ی عقل و سواد خود نموده و آن را وحی سماوی نامیده واحکام اسلام را

تغییرات زشت داده، مثل: تغییر عدد ایام و ماه و روزه و غیرذلک. عجیب است که طلیحه، اعقل از آن بود و افصح؛ سجده را ساقط نمود و از جمله‌ی وحی او این بود: «إن الله لایصنع بتعفیر وجوهکم و قبح إدبارکم شیئا فأذکرو الله قیاما فإن الرغوة فوق الصریح» چون دانست که سجده بر عرب خیلی سخت است و طباع آنها از آن اباء دارد چنانچه مکرر خدمت صاحب شریعت مطهره ـ علیه السلام ـ عرض کردند نماز می کنیم بدون سجده؛ لهذا سجده را از آنها برداشت و به قیام تنها اکتفا نمود و به این عبارت صحیحه‌ی لطیفه که ظاهرا جنابان باب و بهاء نمی فهمند تا چه رسد به این که حسن او را ادراک کنند؛ وتا چه رسد به این که مثل او را بیاورند. ولکن جناب بهاء ـ درصفحه‌ی ۵ کتاب اقدس ـ گفتند: «قد أذن الله لکم السجود علی کل شیئ طاهر و رفعنا عنه حکم الحد فی الکتاب»؛ [۵۶] و حال آنکه قبل از او، باب در بیان گفته بود: «ثم السابع من بعد العشر ما یخرج من الحیوان فلا تحذرن إلا و أنتم تحبون أن تلطفون» جناب بهاء سجده بر هر چیز پاکی را جایز نمود و جناب باب هرچه از حیوان خارج شود [را] پاک دانست. وحاصل این دو وحی نازل بر این دو شخص، جواز سجده بر پلیدی خوک وسگ است وحاصل مطلب آنکه فاضل این عوام [۵۷] اگر ردع را از هر دین باطلی لازم دانـد ـ و لو آنکه از دین حقی مأخوذ باشد ـ پس باقی بودن ادیان بت پرستی، دلیل واجب نبودن ردع و بطلان دلیل تقریر است. و اگر لازم نداند ردع را مگر در دینی که ابدا از هیچ حقی مأخوذ نباشد پس عدم ردع باب ـ بر فرض ـ دلیل حق بودن او نخواهد بود چه دین باب و لو فرسنگ ها از دین اسلام دور است لکن از دین. بدانکه: این دلیل «تقریر» عمده‌ی مستند بابیه است و صاحب فرائد ـ با آنکه در چند موضع، تصریح به انحصار دلیل، در نفس مدعی مظهریت و آیات نموده ـ فارق بین حق و باطل را منحصر در همین دانسته و از تناقض صریح اندیشه نکرده و جز این هم تناقضات بسیار دیگر هم در کلمات او هست که شرح آن موجب تطویل و خروج از موضوع رساله است وصاحب کتاب «احقاق الحق» مفصلا بیان آن را با سایر مفاسد کلمات او را نموده و این فقیر اگر چه مصنف آن را نمی شناسم و اسم او را نمی دانم لکن قدر او را می دانم و انصافا زحمات این فاضل دانشمند سزاوار هر گونه تمجید و تحسین است اگر چه غرض ما فقط الزام بابیه بود به عدم فرق ما بین ادعای باب و سایر دروغ گویان و لکن چون این دلیل اصل تمام خرافات آنها است، لازم دانستم فساد مستند او را ظاهر سازم و در ضمن آن، مقدار علم و سواد حاملین لوای این شریعت، معلوم شود؛ در سوره‌ی مبارکه‌ی «الحاقه» می فرماید: و لو تقول علینا بعض الأقاویل – لأخذنا منه بالیمین – ثم لقطعنا منه الوتین [۵۸] ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه قریب بدین مضمون است که:«اگر این پیغمبر، یعنی حضرت خاتم الأنبیاء ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ اگر بر ما افترا بزند بعض گفتارها را، هر آینه او را به دست راست گرفته و رگ وتین او را قطع خواهیم نمود. این طایفه از بی فهمی، چنین از آن فهمیده اند که مراد آن است که هر که ادعای شارعیت نماید و آیاتی دروغ به خداوند نسبت دهد، خداوند تعالی او را از یمین گرفته، قطع وتین او را خواهد نمود و هر ادعایی که غیر از آن باشد مشمول آیه نخواهد بود و حال آنکه با اندک تأملی ظاهر است که این حکم، در حق خصوص پیغمبر است. و مراد افترا بستن به خداوند است در آنچه نقل از او می فرماید و غرض بیان آن است که پیغمبر هر چه از خداوند خبر دهد، صدق است؛ واگر با وصف پیغمبری، دروغ بر خدا بگوید او را هلاک خواهد ساخت نه این که هر که پیغمبر نباشد و دعوی او را نماید، او را هلاک خواهد ساخت. به عبارت دیگر پیغمبر خدا اگر دروغ بگوید، خداوند او را هلاک می کند، نه آنکه هر که به دروغ بگوید من پیغمبرم. و این به جهت بیان شرف منصب نبوت و اطمینان پیدا نمودن مسلمین است به هر چه پیغمبر بفرماید. و توضیح آنکه پیغمبر هرگز دروغ نخواهد گفت و خداوند نخواهد گذاشت که اودروغ بگوید چنانچه گوئی: هر که مال مردم را به سرقت ببرد یا متعرض اعراض آنها شود، خود داند لکن اگر پسر من، دست به مال کسی دراز کند؛ یا نگاه به نامحرم کند، دست او را خواهم برید و چشم او را خواهم کند. یا پادشاهی گوید: وزیر من نباید دروغ گو باشد. اگر روزی دروغی گفت اورا خواهم کشت. وتأکید این معنا در مواضع دیگر قرآن شده، چنانچه می فرماید: و ما ینطق عن الهوی – إن هو إلا وحی یوحی [۵۹] و نظیر همین تهدید در سوره‌ی اسری واقع است که می فرماید: و إن کادوا لیفتنونک عن الذی أوحینا إلیک لتفتری علینا غیره و إذا لاتخذوک خلیلا – و لو لا أن ثبتناک لقد کدت

ترکن إليهم شيئا قليلا – إذا لأذقناک ضعف الحياة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علينا نصيرا [۶۰] . خداوند تعالی به مجرد اين که اگر رکون [۶۱] قليلی می فرمود به سوی آنها واز وحی الهی مفتون می شد و غير آن را به خداوند نسبت می داد، هر آينه او را به ضعف حيات و ضعف ممات [مبتلا می نمود] يعنی عذاب دنيا و آخرت، ـ به قول مفسرين ـ به او می چشانيد. و بی شک، اين اهتمام در حق غير انبياء و اولياء نيست که به مجرد رکون کمی، در دنيا و آخرت معاقب شوند و إلا ـ در عالم کسی نبايد باقی ماند الا معدودی؛ چه عالم از بدو خلقت تا حال مملو است از افتراهای بر خداوند، چه در اصول و چه در فروع. و لازم اين اذعا، اين بود که تمام کسانی که به غير دين حق متدين هستند هلاک شوند و هم چنين [است] کسی از اهل حق که يک فتوای ناحق از او صادر شود. به هر حال اين طايفه امر را معکوس نموده، افتراء را مخصوص به ادعای شارعيت و نزول آيات دانستند و حال آن که آيه‌ی شريفه شامل هر افترائيست و امری که مخصوص پيغمبر بود در حق ساير مخلوق جاری نمودند، ذلک مبلغهم من العلم إن ربک هو أعلم بمن ضل عن سبيله و هو أعلم بمن اهتدی [۶۲] . لزوم توضيح اين مطلب حتی برای عوام، سبب طول کلام شد به تکرار و ذکر مثال های عامی فهم؛ البته اهل علم قبول اين عذر خواهند فرمود و معذورم خواهند دانست.

تأويل اخبار ضعيفه

واگر گويند: «خصوصيت اين ظهور، منطبق شدن بعضی اخبار است بر جناب باب و منطبق نبودن آنها [است] بر ساير مدعيان کذاب». در جواب گوئيم: «اولا خصوص بهائيه، مابين ساير مذاهب و اديان، حق استدلال نمودن به دليل نقلی ـ و لو صريح آيه‌ی قرآن و متواتر اخبار قطعی الصدور از معصوم باشد ـ ندارند، تا چه رسد به تأويل اخبار ضعيفه، بلکه مجعوله». توضيح اين ادعا آن که فيلسوف اين طايفه، بلکه مؤسس مذهب آنها در کتاب فرائد اولا در عداد [۶۳] سوفسطائيه و شبطيقين [۶۴] در آمده و انکار حجيت محسوسات را در مظاهر امر الله نموده و گفته [در] صفحه‌ی ۷۲: «چون خطای حس ظاهری در بعض موارد مسلم شد، حجيت آن نزد اهل علم ساقط گردد» و من بعد انکار ادله‌ی عقليه را ـ برغم انف تمام عقلای عالم و اهل تمام علوم و به روشنی چشم ديوانگان ـ نموده و گفته: «ادله‌ی عقليه و قياسات منطقيه، اختلال و عدم کفايت آن اظهر است از ميزان حس، خصوصا در معرفت مظاهر امر الله» و من بعد سيد باب، استدلال به ادله‌ی نقليه نموده و گفته: «ميزان ثالث که عبارت از ادله‌ی نقليه است و مفاهيم خطابيه، اختلالش از ساير موازين اوضح است و افتضاحش بيشتر». اولا شما را به شرف علم سوگند ياد می کنم که طريقه‌ی من در مناظرات علميه، تعصب و عناد نيست و غلبه‌ی بر خصم را با الفاظ زشت و عبارات رکيکه، خوش ندارم؛ آنگاه از تمام عقلای عالم و علمای تمام ملل و اديان جويا شده و سؤال می کنم که با اين شخص که به محسوسات اعتماد ندارد، تا چه رسد به عقل و نقل، چه بايد گفت؟ وبه چه حجتی بايد با او مناظره کرد؟ آيا چنين کسی قابل خطاب و، وکلمات او قابل جواب است؟!؛ آيا منکر محسوسات که مرتبه ادراک او پست تر ازحيوانات است، چاره ای دارد جز اين که انسان ميخی آهنين در آتش سرخ نموده و در چشم او فرو برد و هر چه فرياد زند به او بگويد: اين ميخ نيست، بلکه اين سرمه‌ی اثمد است و اين الم تو لذت [است]؛ يا آن که اين چشم تو نيست، بلکه سوراخ ديوار است؟!. وآيا کسی که ميزان ادله‌ی عقليه را مختل داند، عقلای عالم راضی می شوند که او را در عداد [افراد] خوب محسوب دارند؟!؛ وآيا مناظره‌ی او را برای غير مجانين تجويز می کنند؟ و محلی را غير از بيمارستان، مناسب او می دانند؟!. بلی چه کند بيچاره که می خواهد شخص جاهل فاقد هر علم و کمالی را در مرتبه‌ی حضرت محمد بن عبد الله ـ صلی الله عليه و آله و سلم ـ بلکه بالاتر در آورد و کلمات مغلوطه‌ی غير مربوطه‌ی او را وحی سماوی خواند و مثل قرآن کريم داند، جز اين که انکار حس و عقل و نقل را اولا بنمايد تا آنکه بتواند در همين کتاب بگويد: «ما جز نفس مظهر امرالله و کتاب او را دليل و حجت ندانيم و جز تمسک به اين حبل ممدود چيزی را موجب نيک بختی و سعادت نشماريم» نمی دانم اگر حس خطا نمايد، پس وجود اين مظهر واين کتاب هم شايد خطا باشد؛ نه مظهری آمده و نه کتابی آورده. پس اولاـ اثبات اين مظهر و اين

کتـاب را به غیر حس بنماینـد. آن گاه با شیخ الإسـلام (تفیس، تفلیس مشاوره) مناظره در حقیقت آن کننـد. اینک طرف کلام [را] عوام این طایفه قرار داده، گوئیم: البته به جهت نفهمیـدن معنی و خصوصـیات کلام نمی توانیـد بفهمیـد فرق ما بین فرمایش خداوند تعالی را إن بطش ربک لشدیـد – إنه هو یبـدئ و یعید – و هو الغفور الودود – ذو العرش المجید – فعال لما یرید [۶۵] . وما بین قول باب [که می گویـد]: «من یکن علی الأرض کلها حینئـذ علی مقعد بعد بعید» لکن عبارت اعلم این طایفه که به فارسـی است، در آن تأمل نمائیـد که چگونه انکار حجیت محسوسات می نماید و انسان را در مدارج علم و معرفت به قهقهری بر می گرداند تا آن که از حیوانـات هم پست تر می رود؛ چه حیوان اگر به چشم خود علف و آب را [دیـد] یقین می کنـد که علف و آب است و فورا رفته و رفع گرسـنگی و تشـنگی می کنـد. و مقتـدای این قوم به قـدر این حیوان درک نمی کنـد و می گویـد: شاید گلخن باشد نه چمن و [شاید] سراب باشد ونه آب.. آنگاه به عقل خود رجوع کن و ببین از چه دینی دست برداشته ای و چه دینی را اختیار کرده و متابعت بزرگان علوم عقلیه و نقلیه را بدل نموده [و] به متابعت کسانی [در آمده ای] که در عداد دیوانگان باید محسوب شوند چون حجیت عقل را منکرند و به انکاراصابه‌ی حسیات، از حیوان پست ترند.

سخنی با فرنگی مآبان

الحال که سـخن بدین جا کشـید و عنان قلم از تعجب های متعدده، از دست ربود[ه شد]، اشاره به مطلب عجیب دیگر بنمائیم. شنیده می شود که جمعی از«تجـدد خواهان»، یا به اصـطلاح این زمان «فرنگی مآبان» ـ که به حقایق ثابته‌ی در شـریعت مبارکه‌ی اسـلامیه، بلکه شـرایع الهیه اعتقـاد ندارنـد و وجود ملاـئکه و شـیاطین را از خرافـات و اوهـام می شـمارند، و مکرر به زبـان ورد «مـا متمـدن و متنـوریم و به غیر محسوسـات اعتقـاد نـداریم»، جـاری می دارنـد ـ متـابعت این قوم منکر محسوسـات را می کننـد و به موهومـات و خرافاتی که وحشیان افریقا و ساکنین استرالیا [۶۶] و زلاند جدید، [۶۷] می خندند، اذعان می دارند. قیامت که متفق علیه تمام ادیان است [را] انکـار دارنـد و به رجعت که از مختصـات مـذهب تشیع است، اقرار [دارنـد (مشاوره)]. به شـخص خاتم الأنبیاء ایمان نمی آورند و لکن به «ملا محمد علی بار فروشـی [معروف به حضـرت قدوس] ایمان آورده [و می گویند او] پیغمبر است و رجوع کرده. زرین خـانم [معروف به قرهٔ العین، یا طاهره] معلومـهٔ النسب، بعـد از مـدتی شوهر داری، فاطمه‌ی زهرا می شود. ملا حسـین بشـرویه، حضـرت امام حسـین مظلوم می شود، به نص حضرت قدوس؛ الی غیر ذلک از ظهورات. و جمیعا را تصدیق می کنند و حال آن که به اصل قبل از رجعت اعتقاد ندارنـد. به نصوص محکمه‌ی آیات قرآن اعتنا ندارند و به خبری که در جلد غیبت بحار الأنوار مذکور باشـد اسـتدلال می کنند. به هر حال عقاید این طایفه، مجموعه‌ی خرافات و اوهام است که در میثولوجیای یونان و سایر بت پرسـتان نظیر آن یـافت نمی شود و لیکن یـا للعجب، جمعی از اهـل این زمان پیروی آن را نموده و خود را متنور، و این زمان فاسـد را، زمان علم ونور می خواننـد؟!. جواب دوم چنـانچه در کتب حـدیث اخبـاری یـافت می شود که به خیـال این طـایفه می توان تأویل نمود و مطـابق نمود بـا جنـاب بـاب. هم [چنین] اخبار بسیاری می توان پیـدا نمود که ممکن باشـد آنها را تأویل نمود در حق سایر مـدعیان دروغ گو. مطابق نمود با ظهورات آنها و اگر خوف آن نبود که نقل آن اخبار، موجب فتنه شود و آتش های دیگری افروخته گردد، هر آینه شـمه ای از آنها را نقل نموده با تأویلاتی که هر منصـفی تصدیق کند که اگر به تأویل دو یا سه خبر ضـعیف بشود، شخصی جاهل، [۶۸] «نقطه‌ی اولی» و «رب اعلی» گردد، سایر مـدعیان بایـد «باب باب الأبواب» و «رب الأرباب» باشـند. فتح این باب اگر چه بسـیار نافع بود [۶۹] و لکن به جهت مـذکورـ چون صـلاح نبود ـ از آن اغمـاض کرده گوییم: بـا این که اخبـاری که بـدان تمسـک نموده انـد اخباری است که دارای شـرایط حجیت ـ که نزد اهل علم مقرر است ـ نیست و ایضا تأویل حجیت نمی شود بلکه باید خبر صریـح یـا ظـاهر باشـد و شـرح این مطلب را در خاتمه‌ی جواب مرقوم خواهم داشت. ممکن است تطبیق آنها رابر غیر باب و فعلا از بـاب نمـونه دو یـا سـه روایـت که نزد این طـایفه اهم و اظهر روایـات است، مـذکور داشـته و در خـاتمه، جـواب کلی ـ که این بـاب

استدلال را بر بابیه مسدود کند ـ خواهم نگاشت و اشاره به بعض دیگر خواهم نمود. إن شاء الله تعالی.

خبر «إن صلحت امتی...»

اشاره

«إن صلحت امتی فلها یوم و إن فسدت فلها نصف یوم» حاج میرزا ابو الفضل [گلپایگانی] از شعرانی نقل نموده که او نقل از شیخ تقی الدین بن أبی المنصور کرده که گفته است: «هذه الآیات تقع فی المأة الأخیرة التی وعد رسول الله ـ صلی الله علیه و آله وسلم ـ امته بقوله إن صلحت امتی...؛ حاج مزبور و هم کیشان ایشان این خبر را وحی منزل، و قول تقی الدین را کلام نبی مرسل دانسته و به منزله‌ی برهان ناطقی او را فرض کرده و گفته اند: آنچه ملخص آن است که پیغمبر ـ صلی الله علیه و آله وسلم ـ فرموده: اگر امت من صالح و نیکو کار باشند، یک روز را مالک شوند و الا اگر فاسد و بد کردار باشند نصف روز. وهر سالی نزد پروردگار، هزار سال است از شماره‌ی شما. وبه فهم خود چنین فهمیده که مراد انقضای شریعت اسلام است پس ازهزار سال. و مبدأ سال را، از سال وفات حضرت امام عسکری ـ علی آبائه و ولده السلام ـ گرفته تا منطبق شود با سال ۱۲۶۰ که به گفته‌ی او سال ظهور باب است. ودر فرائد می گوید که روایت إن صلحت امتی را، مجلسی در غیبت بحار نقل نموده. این فقیر، اول فرض صحت این خبر و تسلیم این که معنای این، همین است که توهم نموده اند می نمایم و وبه ترتیب رساله اولا بیان می کنم که به این خبر، جناب باب ما بین سایر مدعیان کاذب، متعین نمی شوند؛ چه برغیر ایشان هم منطبق می شود، بلکه بعضی از آنها اولی و احق می باشند به این حدیث مجهول، بلکه مجعول. آنگاه حال سند این خبر و معنائی که برای آن کرده اند [را] بیان خواهیم نمود ان شاء الله.

بیان و نقد خبر «إن صلحت امتی...»

وعده‌ی اول، پانصد سال

به موجب این بیان، مدت هزار سال، وعده‌ی این امت است اگر نیکو کار باشند؛ و اگر نباشند نصف آن وعده‌ی آنها است. پس باید اول اثبات صلاح این امت را بنمایند، آن گاه استدلال کنند؛ بلکه بگوئیم این امت، نیکوکار نبودند، پس باید وعده‌ی آنها نصف باشد و بد کرداری این امت از شدت وضوح محتاج بیان نیست؛ و چگونه نیکو کار باشند امتی که قبل از این که جسد مقدس [و] مطهر پیغمبر خود را دفن نمایند، در سقیفه اجتماع نمودند و خلافت را از پسر عم و وصی او گردانیدند. و فدک را از بضعه‌ی مطهره‌ی او غصب کردند. و دو ریحانه‌ی او را به زهر و شمشیر شهید نمودند. و اهل بیت او را اسیر نموده از شهر به شهر بردند و هکذا الی آخر آنچه طغات [۷۰] بنی امیه و بنی العباس با ذریه‌ی طاهره نمودند و بد کرداری آنها نه بس با اولاد او بود، بلکه قرآن را هدف تیر کردند و شعائر دین را تغییر داده بدعت ها گذاشتند. کلمه‌ی واحده‌ی اسلام را به هفتاد و اندی منقسم کردند و کردند آنچه کردند که اگر صد یک آن را کسی بنگارد، کتابی بزرگ خواهد شد. پس بنابر این، بر ظهور باب منطبق نخواهد شد و لازم است یکی از مدعیان [را] که قریب به قرن خامس بوده اند، اختیار نمایند و آنکه از آنها را فعلا به نظر دارم. و عصر او قریب به همان قرن است. و صاحب شرع جدید است ابوبکر طخامی(؟ مراجعه و مشاوره)[است] که در شرع او شراب به حدی اهمیت داشت که واجب بوده مرده را با شراب بشویند تا چه رسد به آشامیدن زندگان. وملاعبه و شهوت رانی با پسران، اعظم شعائر این دین محسوب بود. و در این باب حدودی مقرر بود که قلم از نگارش آن شرم دارد؛ ومؤید این ظهورو این که دین مقدس اسلام، زیاده بر این مدت نخواهد ماند استخراج خواجه‌ی سغدی بود این مطلب را از احکام نجوم؛ چه خواجه‌ی مرقوم، با دیانت اسلام ـ علی المنقول ـ عداوت بسیار داشت. و از احکام نجوم ـ به زعم فاسد خود ـ انقضای آن را با این ظهور تطبیق نمود

(اگرچه به کوری چشم او و سایرین، این دین مقدس باقی ماند و تا آخر دنیا هم باقی خواهد ماند) و اگر کسی تتبع کتب تواریخ را نماید، در آن قرن ظهورات دیگر هم خواهد یافت که از ظهور جناب «نقطه» یا«ذکر» یا «باب»، اکمل و افضل باشد.

وعده‌ی دوم، هزار سال

الحال فرض کنیم که این امت استحقاق وعده‌ی دوم و مدت هزار سال را داشته باشند، لکن بر زمان ظهور باب منطبق نخواهد شد و اولی به این وعده، استاد خسرو نقطوی است که حدود [سال] هزار از هجرت، ادعای نقطه بودن نمود. و شرع تناسخ و الحاد را رونق داده و نفوذ او به بلاد هند رسید؛ چنانچه سابقا اجمالی از این قصه مذکور شد و ظهور باب بعد از هزار سال است به دویست و پنجاه سال و آنچه را [آنان] ابتدا، قرار داده و از فوت حضرت عسکری محسوب داشته اند از عجایب است که محملی جز عامیت یا عصبیت ندارد چه تاریخ به فوت آن حضرت یا وقوع غیبت، در هیچ وقتی و هیچ عصری متعارف نبوده و بر فرض اگر چنین تاریخی وجود داشته باشد با این حدیث ابدا مناسبت ندارد چه آن حضرت مدت جمیع امت خود را مذکورداشته، مسلمانانی که از زمان بعثت تا وقوع غیبت بوده اند، قطعا از امت آن حضرت می باشند پس مناسب آن که مبدء تاریخ از زمان بعثت باشد که اول ظهور امت آن بزرگوار است و این تاریخ همان است که این شخص، مبدء تاریخ [۷۱] مذکوره‌ی در خبر أبی لبید مخزومی را بر آن قرار داده و با تکلفات بسیار و غلط های واضح ـ به خیال فاسد خود ـ آن را منطبق بر ظهور نقطه‌ی اولی کرده؛ و حال این که هیچ مناسبتی ما بین تواریخ آن حدیث و بعثت نیست به خلاف این حدیث که معین است که باید اول آن، زمان بعثت باشد. واگر جناب حاج مرقوم سواد و یا اندکی انصاف داشتند، امر را به عکس می نمودند؛ لکن... و اگر مبدء آن بعثت، نباشد باید مبدء آن، صدور این کلام از آن حضرت باشد و علی ای حال ابتدای حساب را وفا ت حضرت عسکری ـ علیه السلام ـ قرار دادن هیچ وجهی جز تسخیر عوام نمودن و مسخره‌ی خواص شدن ندارد. وبا غمض عین از جمیع آنچه مذکور شد گوییم تفسیر «یوم» به «ایام رب» که هزارسالست در خبر وارد نشده بلکه اجتهادی است از شخص مجهول الحالی که تقی الدین مذکور باشد. و ممکن است مراد یک روز از ایام الهیه باشد که در آیه‌ی شریفه‌ی تعرج الملائکهٔ و الروح إلیه فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنهٔ [۷۲] [ذکر شده است] و بنا براین فعلاـ امت مرحومه اگر نیکو کار باشند زیاده از چهل و هشت هزار سال از وعده‌ی پیغمبر خود طلب دارند و اگر بد کرداباشند نصف این مدت ـ که بیست و چهار هزار سال است ـ از طلب آنها باقیست و إن شاء الله قبل از هر کدام که مراد باشد، ولی حق ـ ارواحنا فداه ـ ظاهر خواهند شد و چشم شیعیان به جمال او روشن خواهد شد. و اگر خدای نخواسته زیاده از این مدت طول کشید، این خبر مجعول، و تکلفات أبی الفضول ذخیره بماند برای کسی که بعد از چهل وهشت [هزار] یا بیست و چهار هزار سال، بلکه زیاده، ادعا نماید. و[در هر صورت] به کار باب نمی خورد. آنچه گفته شد مبنی بر تسلیم صحت خبر و تفسیر آن بود به موجب دلخواه این طایفه؛ ولکن نه خبر صحیح است و نه معنی آن تعیین مدت بقای شریعت است؛ چه تقی الدین مذکور، شک نیست که از اهل سنت است. و از معروفین آنها نیست. و این خبر را نه به سند نقل کرده و نه به کتابی معروف منسوب داشته. و فرقه‌ی حقه‌ی شیعه به اخبار مثل صحیح بخاری ـ که مسلسل بسلسلهٔ الذهب نقل کرده ـ اعتماد نکنند، پس چگونه به مرسل شخصی مجهول الحال اعتنا خواهند نمود.

بررسی نسبت وجود این خبر در بحارالأنوار

و اما نسبت آن به مجلد غیبت بحار الأنوار، تکذیب ناقل را نمی کنم ولی مقداری که فحص کردم، نیافتم؛ تا ملاحظه‌ی سند آن بشود.

تذکر نکته ای در مورد بحارالأنوار

و کتاب بحار، اگرچه از اعظم کتب حدیث، و مؤلف آن از اعاظم علمای اعلم است؛ و لکن آن بزرگوار، تألیف جامع نموده، نه صحیح؛ یعنی بنای ایشان بر نقل جمیع اخبار مرویه است، نه خصوص صحاح اخبار؛ و چه بسا اخبار مجهوله و ضعیفه، بلکه منکر و شاذ، در آن کتاب شریف موجود است که اهل علم، به قواعد علوم حدیث، صحیح آن را از حسن و قوی آن را از ضعیف، تمیز می دهند و چه بسیار روایت را نقل نموده و خود، تکذیب آن می کند.

تفسیر روایت

بررسی معانی «امت»

واما تفسیرروایت، پس مخفی نماند که لفظ «امت» اگر چه بر شریعت، اطلاق می شود، چنانچه فرمود: بل قالوا إنا وجدنا آباءنا علی أمهٔ و إنا علی آثارهم مهتدون – و کذلک ما أرسلنا من قبلک فی قریهٔ من نذیر إلا قال مترفوها إنا وجدنا آباءنا علی أمهٔ و إنا علی آثارهم مقتدون [۷۳] و لکن در این خبر ممکن نیست که مراد باشد، چه شریعت صالح است دائما، و فاسد نمی شود؛ و چنانچه ممکن است مراد از «امت»، جمیع تابعین آن حضرت باشند، ممکن است مراد، طایفه‌ی آن حضرت باشند؛ یعنی عرب یا قریش؛ چنانچه در آیه‌ی شریفه است و لا ـ تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوهٔ أنکاثا تتخذون أیمانکم دخلا بینکم أن تکون أمهٔ هی أربی من أمهٔ إنما یبلوکم الله به و لیبینن لکم یوم القیامهٔ ما کنتم فیه تختلفون [۷۴] که «امت» تفسیر به قریش شده و این معنی، اصل معنی «امت» است؛ چنانچه اهل لغت گفته اند: «الامهٔ: الجیل من الناس». و به همین معنی است که گفته می شود: «امهٔ الفرس و امهٔ الترک».

بررسی معنی «یوم»

واما «یوم» و امثال آن که در این موارد استعمال می شود؛ پس مراد از آن اقتدار و تسلط است؛ چنانچه عرب می گوید: «هذا یوم فلان و زمان فلان» و می گوید: «کانت بنی امیه فی أیامهم کذا و کذا». و جریر گوید «هذا زمانک، إنی قد مضی زمنی» و معنی خبر ـ بنابر این ـ این است که عرب یا قریش، صاحب قدرت و تسلطند در یک یوم یا نصف آن. و این معنا با این که خود ظاهر است مطابق است با آنچه واقع گشت؛ چه عرب نیکوکار نشدند ـ چنانچه گذشت. و زیاده از نصف هزار سال، اقتدار و تسلط آنها باقی نماند و بعد از غلبه بر سایر امم، مغلوب ترک و فارس و افرنج شدند؛ چنانچه بر مطلع بر تواریخ ظاهر است واگر امت را حمل بر جمیع مسلمین هم بنمائیم، باز به این معنا صحیح نیست؛ چه در حدود [سال] پانصد، مسلمین ضعیف شدند و حروب صلیبیه شروع شد و بسیاری از بلاد اندلس به دست نصاری افتاد و صدماتی به مسلمین در حدود هزار واقع شد [که] از شدت وضوح محتاج بیان نیست.

خبر مفضل

خبر مفضل از حضرت صادق ـ علیه السلام ـ که عرض نمود: «فکیف یا مولای فی ظهوره؟ فقال: فی سنهٔ الستین یظهر أمره و یعلو ذکره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یکثر فی أفواه الحق و المبطلین یلزمهم الحجهٔ بمعرفتهم به...». حاصل ترجمه آن که مفضل از آن حضرت از کیفیت ظهور سؤال نمود. امام صادق فرمود: «در سنه‌ی شصت امر او ظاهر می شود. و نام او بلند می گردد و ندا داده می شود به اسم و کنیه و نسب او و در دهان های اهل حق وباطل نام او بسیار مکرر می شود تا آنکه حجت بر آنها لازم شود به

جهت معرفت او». هر کسی دارای اقل مراتب سواد فارسی باشد، می داند اگر تأمل نماید که این روایت ـ بر فرض صحت آن ـ تمام انطباق بر وجود أعلی حضرت امام عصر ـ أرواحنا فداه ـ دارد چه امر امامت آن بزرگوار برای فرقه‌ی حقه در سال دویست و شصت ظاهر شد که سنه‌ی فوت حضرت عسکری و سنه‌ی انتقال منصب امامت است از آن حضرت به ایشان و سایر آنچه در خبر مذکور است، واقع شد. ولکن جمعی از این فرقه ـ مثل صاحب کتاب الإیمان ـ دلیل خود را به همین لفظ «ستین» خوش داشته و بر ظهور باب تطبیق کرده که شصت بعد از هزار و دویست باشد؛ غافل از این که اگر به مکابره، سایر صفات مذکوره را بر او منطبق نماید، ندای به کنیه را نخواهد توانست؛ چه معنی کنیه علمی است که اول آن «أب» یا «ام» باشد. و بعضی آنچه از اعلام که مصدر به «إبن» و «بنت» باشد، هم ملحق به کنیه نموده اند. و جناب باب ابدا علمی بدین صفت نداشتند و اگر کنیه، برای او جعل کنند، هرگز ندای به آن نشد. و ایضا در همین روایت است [که]: «سمیناه و کنیناه و قلنا سمی جده رسول الله و کنیته»؛ یعنی اسم و کنیه‌ی او را بیان نمودیم و گفتیم هم نام جد خود، پیغمبر خدا ـ صلی الله علیه و سلم ـ و هم کنیه‌ی او است؛ و باب نه اسم او محمد است و نه کنیه‌ی او ابو القاسم.

خبر حدیث جابر

سیم: حدیث جابر بعد از ذکر حضرت عسکری ـ علیه السلام ـ مکی نویسد: «یخرج منه ذو الإسمین خلف محمد یخرج آخر الزمان...». صاحب کتاب الإیمان و دیگران توهم نموده اند که «ذو الإسمین» یعنی علی محمد و از بی سوادی نفهمیده که علی محمد، یک اسم مرکب است مثل معدیکرب و دو اسم نیست. و ایضا مگر آقا سید رضا شیرازی، حضرت [امام] حسن عسکری بود که «یخرج منه» مطابق آید و مع ذلک خبر را ـ علی المنقول ـ تصحیف نموده و لفظ خبر این است: «یخرج منه خلف و محمد» واین دو لفظ، بنابر این ذو الإسمین است که یکی از آن دو اسم خلف است و دیگری محمد. و برای نمونه همین چند خبر کافی است که قرائ گرام، اندازه‌ی فهم و سواد این طایفه را به دست اورند و بر تصحیفات، که در روایات می کنند اطلاع یابند. و از آن هم تعدی نموده به ابیات مجهوله‌ی مجعوله‌ی مهمله، مانند: به هر الفی الف قدی بر آید و مانند: خذ المخ قبل مد بعد ضم فأدرجها بتحت المدرجین که از کلام ذوالعقول خارج است و امثال آن ابیات، دین جدید میکنند. به هر حال زیاده بر این، صرف نمودن عمر عزیز را در جواب از این خرافات، روا نیست. لهذا کمیت خامه را به همین مقام باز داشته و جواب کلی از این استدلالات را به خاتمه موکول نمودم

خاتمهٔ

ومکلف الأیام ضد طباعها متطلب فی الماء جذوة نار ومن هویجری المستحیل فإنما تبنی الرجاء علی شفیر هار أفیقو افیقو یا غواة فإنها دیاناتکم مکر من الزعماء قومیکه به قرن بیست دین میسازند برخاک گمان کاخ یقین میسازند گرروشنی ازباب بهاجوئی وباب زین باب نه روشنی برآید نه جواب بی خانه گر بمانی ای خانه خراب زآن به سیل خانه سازی و برآب راهی که تو داری به خدا راه خدا نیست جزشعبده بازی وبه جزمکر وریا نیست دین هیچگه آلوده بدین شعبده ها نیست بد بیشتر از این نتوان کرد و روا نیست سود تو و امت همه جز باد هوا نیست دین نیست لباسی که چو شد کهنه نپوشند یا پولکی آنرا به یهودی بفروشند مردان طریقت همه هوش و همه گوشند در راه خدا محو خدایند و خموشند چون طبل تهی مغز دمادم نخروشند ما ترس نداریم از آن امت بی درد چون ما نشود هیچ گه از گفتن حق سرد مردیم وکجا ترس کند ره به دل مرد گوئیم ونترسیم که دین هر که نو آورد مکر است و فریب است خطا کرد خطا کرد

پاورقی

[۱] در نسخه‌ی خطی، پس از «رحمة الله علیه» چنین نوشته شده است: «این کتاب گوهر گرانبها در جواب تابع عبد البهاء»؛ و ظاهرا مؤلف دو نام برای این اثر برگزیده و یا این که این نام از سوی کاتب و یا صاحب نسخه انتخاب شده است.

[۲] الأعراف (۷)، ۳۵.

[۳] حارس: نگهبان.

[۴] ثغور: حدود و مرزها.

[۵] دیوان حافظ، ص۳۱۳.

[۶] «ممکن»، نسخه بدل.

[۷].

[۸] سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰.

[۹] همان، آیه‌ی ۱۱.]

[۱۰] همان آیه‌ی ۳۵.

[۱۱] سوره‌ی مبارکه‌ی بروج، آیات ۲۱ ـ ۲۲.

[۱۲] سوره‌ی مبارکه‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

[۱۳] سوره‌ی مبارکه‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

[۱۴] المناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۴ و عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۱، ح ۲۰۰.

[۱۵] سوره‌ی مبارکه‌ی أعلی، آیات ۱۸ ـ ۱۹.

[۱۶] این عبارت در نسخه، چنین است:«آیه‌ی۱۲۱ سوره‌ی مریم».

[۱۷] سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

[۱۸] سوره‌ی مبارکه‌ی حج، آیه‌ی ۷۵.

[۱۹] سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

[۲۰] همان، آیه‌ی ۸۵.

[۲۱] همان، آیه‌ی ۸۶.

[۲۲] اختیار معرفة الرجال.

[۲۳] سوره‌ی مبارکه‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

[۲۴] سوره‌ی مبارکه‌ی طه، آیه‌ی ۸۸.

[۲۵]ناسی»؛ منه.

[۲۶] «چه مقدار». نسخه بدل.

[۲۷] مراد علی محمد است و این عبارتی است که خود باب در کنایات خود از خود تعبیر می کند، چه نبیل به حساب ابجد مطابق است با محمد؛ منه.

[۲۸] در نسخه «بشنید» بود.

[۲۹] در نسخه «ندارد»، بدل «نداشته باشد» بود.

[۳۰]؛ «احکام جدید»، کتاب ایمان از کتب بابیّه. منه.

[۳۱] ردع: منع، نهی، باز داشتن.

[۳۲] ملفّق: در هم تنیده و بهم پیچیده.

[۳۳] مواضع کثیره، تصریح به آن نموده اند.» منه.

[۳۴] حلیه: زیور و زینت.

[۳۵] بالمرّهٔ: به یکباره.

[۳۶] نگر: المزار (محمّدالمشهدی) ص ۵۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱، ح ۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ۳۶۴، ح ۱۲۱۹۰.

[۳۷] نگر: الإصابهٔ، ج ۳، ص ۴۴۰، رقم ۴۳۰۹.

[۳۸] بزاخه نـام چشـمه یـا چـاه ابی بوده است از طایفه‌ی بنی اسـد که به واسـطه همین جنگ تاریخی شـناخته می شود.؛ نگر: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۰۸.

[۳۹] نگر: البدایهٔ و النهایهٔ (ابن اثیر)، ج ۷، ص ۱۳۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

[۴۰].

[۴۱] «فرمود»، نسخه بدل.

[۴۲] «این الفاظ و امثال آن در کتاب مسمّی به صحیفه‌ی مخزون ایشان ـ علی المنقول ـ موجود است.»؛ منه.

[۴۳] سوره‌ی مبارکه‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۱۱.

[۴۴] سوره‌ی مبارکه‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

[۴۵] «أرواح العالمین فداه»؛ نسخه بدل.

[۴۶] «دو نفر از کتّاب معروف عرب می باشند»؛ منه.

[۴۷] «دو نفر از علوم معانی و بیان و بدیع می باشند»؛ منه.

[۴۸] «مثـل عربی است که آورده می شـود از برای موافقت دو نفر بـا هم؛ (شنّ) اسم مردی است و (طبقه) اسم زنی است، و قصّه ای دارد که معروف است»؛ منه ـ رحمه الله ـ نگر: ترتیب اصلاح المنطق، ص ۲۱۷ و صحاح جوهری، ج ۴ ف ص ۱۱۵۱، ماده‌ی «طبق» و النهایه إبن إثیر، ج ۳، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۵، ماده‌ی «طبق».

[۴۹] منظور از خلیفه در این جا «عبد البهاء» و مراد از شارع، «باب» می باشد.

[۵۰] «نماید»؛ نسخه بدل.

[۵۱] سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، آیه‌ی ۱۶۵.

[۵۲] سوره‌ی مبارکه‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

[۵۳] منظور میرزا ابو الفضل گلپایگانی است.

[۵۴] در نسخه «برهمیّه» و «بودیه» و «زردشتیه»بود.

[۵۵] «علی الظـاهر مراد ایشـان به حکم حـدّ در کتـاب، قول بـاب است در بیان: قل إنّما الثامن: فلا تسـجدنّ إلّا علی البلور فیها ذرّات الطین الأول و الآخر». منه.

[۵۶] منظور، میرزا ابو الفضل گلپایگانی است.

[۵۷] سوره‌ی مبارکه‌ی الحاقّه، آیات ۴۴ ـ ۴۶.

[۵۸] سوره‌ی مبارکه‌ی نجم، آیات ۳ ـ ۴.

[۵۹] سوره‌ی مبارکه‌ی اسری، آیات ۷۳ آ ۷۵.

[۶۰] رکون، یعنی تمایل و علاقه.

[۶۱] سوره‌ی مبارکه‌ی نجم، آیه‌ی ۳۰.

[۶۲] عداد: شمار، ردیف، طبقه.

[۶۳] «شیطیقی، کلمه‌ی معرّب از لغت فرانسه است؛ یعنی ارتیابیین و شکّاکین»؛ منه.

[۶۴] سوره‌ی مبارکه‌ی بروج، آیات ۱۲ ـ ۱۶.

[۶۵] در نسخه «اوسترالیا» بود.

[۶۶] در نسخه «زیلاند جدید» بود.

[۶۷] در نسخه «شخصی جاهلی» بود.

[۶۸] «است» نسخه بدل.

[۶۹] طغاة: ستم گران و سر کشان.

[۷۰] «تواریخ» نسخه بدل.

[۷۱] سوره‌ی مبارکه‌ی معارج، آیه‌ی ۴.

[۷۲] سوره‌ی مبارکه‌ی زخرف، ایه‌ی ۲۲ و۲۳.

[۷۳] سوره‌ی مبارکه‌ی نحل، آیه‌ی ۹۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹